

«توده‌های مسلمان شبه‌جزیره هندوستان، هیچگاه درخواست ایجاد این کشور را نکردند؛ بلکه کشور پاکستان در نتیجه اتحاد ملّاها و زمین‌داران توانمند به وجود آمد. بدین شرح که سرمایه‌داران و مالکان زمین‌ها به ملّایان اجازه دادند، در کشور پاکستان یک حکومت مذهبی به وجود آورند و ملّایان نیز در برابر به مالکان زمین قول دادند که حقّ مالکیت آنها را تضمین کنند و سرمایه‌داران را نیز مجاز کردند تا کنترل کامل اقتصاد کشور را در اختیار خود بگیرند. بنابراین، کشورهای پاکستان و بنگلادش، بر پایه دو رکن حکومت مذهبی و کاپیتالیسم زمین‌داری به وجود آمدند.»

پس از مرگ نابهنگام محمد علی جناح، در سال ۱۹۴۸، نخست وزیر جدید پاکستان، «لیاقت علی خان»، نیز یک قانون اساسی غیر مذهبی برای پاکستان تهیه کرد، ولی ملّایان که با شنیدن واژه «دموکراسی» از شدت خشم کف به دهان می‌آوردند، بهیچوجه با این قانون موافق نبودند و در نتیجه فشار آنها طرح قانون دموکراسی پاکستان در هوا معلق ماند. سپس در سال ۱۹۵۱، «لیاقت علی خان» بوسیله فردی که تا کنون شناخته نشده و بسیاری عقیده دارند از سوی ملّایان تحریک و اجیر شده بود، کشته شد.

پس از سالها حکومت نظامی در پاکستان، در سال ۱۹۷۱ «ذوالفقار علی بوتو» به سمت فرماندار نظامی و در سال ۱۹۷۲، به سمت نخست‌وزیر پاکستان روی کار آمد. اگرچه، «ذوالفقار علی بوتو» نیز هواخواه حکومت غیر مذهبی بود، ولی با دموکراسی میانه‌ای نداشت. به هر روی، او با ملّایان کنار آمد و اگرچه خود به آشامیدن ویسکی خو گرفته بود، ولی آشامیدن الکل و قماربازی را در پاکستان ممنوع کرد و اعلام داشت که فرقه احمدیه با دین اسلام پیوندی ندارد و پیروان آنرا نمی‌توان مسلمان خواند. در سال ۱۹۷۷، ژنرال «ضیاء الحق» با یک کودتای نظامی، حکومت را در دست گرفت و با شتاب به اسلامی کردن کشور پرداخت و این کار او ملّایان را به وجد و شادی آورد.

ژنرال «ضیاء الحق» پس از در دست گرفتن قدرت، با ایجاد حکومت نظامی، رسانه‌های گروهی را به شدت زیر کنترل قرار داد، زنانرا از شرکت

در مسابقات ورزشی محروم نمود و مردم را به زور سر نیزه مجبور کرد، روزه بگیرند. هچنانکه، او با شتاب به اسلامی کردن کشور اقدام می کرد، آشکارا اعلام داشت که دموکراسی با اسلام سازگاری ندارد و با تصویب قوانین و مقررات تازه ای آزادی زنانرا محدود کرد. زشت ترین و ستمگرانه ترین این قوانین و مقررات، مجازات هائی بود که برای جرم «زنا» تعیین کرد. برپایه مقررات تازه، مجازات دزدی، بریدن دست و مجازات عمل جنسی نا مشروع برای افرادی که ازدواج کرده بودند، سنگسار اعلام گردید. عمل «زنا»، برپایه مقرراتی که «ضیاء الحق» به وجود آورد، مفهوم گسترده ای داشت و زنای محصن، زنای محصنه، زنای ساده، زنای با تجاوز (عنف) و حتی فاحشگی را در بر می گرفت. مجازات زنای ساده، حد اکثر یکصد ضربه تازیانه در انظار همگانی و ده سال زندان اعلام گردید.

این قوانین و مقررات، در عمل به سود مردی است که مرتکب زنای با تجاوز می شود و او را در برابر قانون نگهداری می کند، زیرا زنی که قربانی زنای با تجاوز شده، چون اغلب به ارتکاب سایر انواع زنا که دارای مجازات های شدید هستند، متهم می شود، از اینرو به سود خود می بیند که موضوع را پیگردی نکند. برای اثبات زنا، چهار مرد بالغ مسلمان که دارای شهرت نیکو باشند باید صحنه زنا را مشاهده کرده و آنرا گواهی کنند. افزون بر آن، قوانین و مقررات اسلام، شهادت مرد را بر زن برتری می دهند. در نتیجه این قوانین و مقررات، برای یک زن غیر ممکن خواهد بود که مردی را به زنای با تجاوز متهم کند، زیرا خود او به انجام عمل جنسی نامشروع متهم خواهد شد. اگر زنای با تجاوز به بارداری زن بیانجامد، دلیل بر آن به شمار خواهد رفت که عمل جنسی (زنای محصنه و یا زنای ساده) با موافقت زن انجام گرفته و زنای با تجاوز نبوده است. در زیر به شرح چند نمونه از این موارد می پردازیم:^{۳۱}

در شهر کوچکی در ایالت شمالی پنجاب، گروهی از افراد شرور، یک زن و دو دخترش را برهنه کردند، آنها را کتک زدند و همه آنها را در حضور گروه مورد تجاوز جنسی قرار دادند، ولی پلیس در این باره اقدامی

به عمل نیاورد و پرونده‌ای تشکیل نداد.

یک دختر سیزده ساله بوسیله یکی از دوستان خانوادگی‌اش دزدیده شد و مورد تجاوز جنسی قرار گرفت. پدر دختر از جوانی که مرتکب این عمل شده بود، شکایت کرد، ولی بر عکس. دختر او به اتهام ارتکاب عمل جنسی نامشروع به زندان افکنده شد. پدر دختر ناچار شد با رشوه دادن به پلیس او را آزاد سازد. سپس، افراد خانواده، این دختر نگون بخت را به سبب اینکه با عمل خود برای خانواده تنگ و رسوائی به بار آورده بود، او را کتک زدند.

یک زن بیوه پنجاه ساله به نام «احمدی بیگم» قصد داشت، یکی از اتاقهای خانه‌اش را در شهر لاهور به دو دختر جوانی که چادر بر سر داشتند، اجاره دهد. هنگامی که «احمدی بیگم» می‌خواست، اتاق مورد نظر را به آن دخترها نشان دهد، افراد پلیس به گونه ناگهانی وارد خانه شدند و آن دو دختر و پسر برادر «احمدی بیگم» را که در آنجا ایستاده بود، دستگیر کردند و با خود بردند. بعد از ظهر آن روز «احمدی بیگم» با دامادش به کلاتری رفت تا از سرنوشت آن دو دختر و پسر برادرش آگاهی حاصل کند. افراد پلیس «احمدی بیگم» را نیز دستگیر کردند، جواهراتش را از او گرفتند و ویرا به اتاق دیگری بردند. هنگامی که او بهت‌زده در آن اتاق انتظار می‌کشید، افسران پلیس آن دو دختر را در حالیکه لخت بودند و خون از بدنشان جاری بود، به آن اتاق هل دادند و دوباره در حضور «احمدی بیگم» به آنها تجاوز کردند. «احمدی بیگم» با دستهای جلوی چشمانش را گرفت تا آن منظره را نبیند، ولی افسران پلیس، دستهای او را از روی چشم‌هایش برداشتند و به زور او را وادار کردند، آن منظره را تماشا کند. پس از آن افسران پلیس، خود «احمدی بیگم» را نیز لخت کردند و یکی پس از دیگری به او تجاوز نمودند. یکی از افسران پلیس باتونی را چرب کرد و آن را با زور وارد نشیمن «احمدی بیگم» نمود که در نتیجه نشیمن او پاره شد. زن نگون بخت چند فریاد سر داد و سپس غش کرد. هنگامی که «احمدی بیگم» به حال آمد، خود را در زندان یافت. اتهام او عمل زنا اعلام گردید.

یکی از وکلای حقوق بشر، دفاع از «احمدی بیگم» را بر عهده گرفت و او پس از سه ماه با قرار از زندان آزاد شد و پس از سه سال از اتهامی که به او زده بودند، تبرئه گردید. در این جریان، داماد او نیز به سبب اینکه نمی‌توانست چنین ننگ و رسوائی را تحمل کند، دخترش را طلاق داد.

آیا رویداد بالا، یک مورد استثنائی و بیمانند بوده است؟ شوربختانه پاسخ منفی است. کمیسیون حقوق بشر پاکستان در گزارش سالیانه خود نوشته است، در هر سه ساعت در پاکستان یک زن مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و از هر دو زن که قربانی عمل تجاوز جنسی می‌شوند، یکی از آنها نوجوان می‌باشد. یکی از سازمان‌های وابسته به حقوق بشر زنان گزارش داده است که ۷۲ درصد زنانی که به گونه‌ای با پلیس پاکستان سر و کار پیدا می‌کنند، از لحاظ جنسی و بدنی مورد بدرفتاری و اهانت قرار می‌گیرند. افزون بر آن، ۷۵ درصد زنان زندانی، اتهامشان ارتکاب عمل جنسی می‌باشد. بسیاری از این زنها، سالها باید در انتظار دادرسی در زندان بمانند.

به گفته دیگر، اتهام زنا گاهگاهی بوسیله مرد برای رها شدن از دست زنش مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و در اینصورت زن بیدرنگ دستگیر می‌شود و برای سالها در زندان در انتظار دادرسی باقی می‌ماند. پیش از وجود این قوانین، جمع شماره زنان در زندان ۷۰ نفر بود و اکنون به بیش از ۳/۰۰۰ نفر رسیده است. بیشتر این زنان به اتهام زنا زندانی شده‌اند.^{۱۱۳}

«صفیه بی بی»، دختر ۱۶ ساله‌ای که در مرز ناپینائی قرار داشت، بوسیله صاحبخانه خود و پسرش مورد زنای با تجاوز قرار گرفت و در نتیجه باردار شد و فرزند نامشروعی از او به وجود آمد. پدر «صفیه» برضد تجاوزکاران یاد شده شکایت کرد، ولی چون شهود لازم برای گواهی وجود نداشت، متهمین تبرئه شدند. سپس، دادگاه بارداری «صفیه» را دلیل بر زناکاری او دانست و ویرا به سه سال زندان، پانزده ضربه تازیانه و پرداخت یکهزار روپیه محکوم کرد. نکته جالب در این رویداد دلخراش آنست که دادرس دادگاه، در هنگام صدور رأی اظهار داشت که به سبب سن «صفیه» و ناپینائی چشمانش، او را به مجازات خفیفی محکوم کرده

است. خوشبختانه، فشار همگانی مردم سبب شد، مجازات او لغو شود. از زمانی که «ضیاء الحق» برنامه اسلامی کردن کشور پاکستان را آغاز کرد، حمله به زنها در این کشور بسیار زیاد شده است. قوانین و مقررات اسلامی در پاکستان برآستی زندگی را برای زنان بسیار توانفرسا کرده و با تصویب قانون شریعت در سال ۱۹۹۱، وضع برای زنان از آنهم وخیم تر شد. به گونه ای که یکی از طرفداران حقوق زن در پاکستان گفته است: «قانون شریعت بجای ایجاد انصاف و دادگری در جامعه، وسیله ای برای کنترل زنان و نادیده گرفتن حقوق آنهاست. قانون شریعت، تجاوز و ستمگری به زنان را ساده و آسان می کند، ولی وجود فساد در کشور را نادیده می گیرد.»^{۱۱۴}

هنگامی که خانم «بی نظیر بوتو» در نوامبر سال ۱۹۸۸، به نخست وزیر پاکستان گزینش یافت، رسانه های گروهی غربی، روی ساده اندیشی فکر می کردند که گزینش او به نخست وزیر، نه تنها جایگاه زنان پاکستان، بلکه نقش زنان تمام دنیای اسلام را انقلابی خواهد کرد. به گونه ای که می دانیم، برپایه شریعت اسلام، زن نمی تواند رهبر یک کشور اسلامی شود و برپایه قانون اساسی سال ۱۹۵۶ پاکستان، این کشور، جمهوری اسلامی اعلام شده بود. بنابراین، مفهوم نخست وزیر خانم «بی نظیر بوتو»، این بود که وی به قوانین و مقررات اسلامی پشت کرده است. ولی، نخست وزیر او بیش از مدت بیست ماه به درازا نکشید. در زمان نخست وزیر «بی نظیر بوتو»، گفته شده است که «نواز شریف» که در سالهای نخستین دهه ۱۹۹۰، برای مدت کوتاهی سمت نخست وزیر پاکستان را در دست داشت، از مخالفت ملایان با نخست وزیر «بی نظیر بوتو» به سبب زن بودن حمایت کرد و آنها را تحریک و تشویق نمود تا در فروری حکومت او بکوشند. سرانجام، حکومت خانم «بی نظیر بوتو» به اتهام فساد واژگون شد و شوهرش در سال ۱۹۹۰ زندانی گردید.

سرنوشت زنان پیش از گزینش خانم «بی نظیر بوتو» به نخست وزیر پاکستان اندوهبار بود و وجود وی در جایگاه نخست وزیر کشور هیچ

تغییری در وضع زنان به وجود نیاورد. خانم «بی نظیر بوتو» تمام کوشش و نیروی خود را در راه اجرای خواست‌های ملّیان و نیز افرادی که مخالف وجود یک زن در مقام رهبری حکومت بودند، به کار برد و بکرات برنامه اصلاح وضع زنان را در کشور خود به عهده تأخیر انداخت. به گونه‌ای که یکی از زنان مخالف مجمع ملّی در سال ۱۹۹۰ اظهار داشت: «بی نظیر بوتو» بغیر از کوشش برای نگهداری قدرت خود، هیچ عمل مثبتی در این کشور انجام نداده است.^{۱۱۵} «بی نظیر بوتو» بمراتب کمتر از آنچه که رسانه‌های گروهی غربی امیدوار بودند، رادیکال بود. او با مردی ازدواج کرد که تنها مدت یک هفته از آشنائی‌اش با او می‌گذشت و پیوسته از روسری سنتی استفاده می‌کند. در کنفرانس قاهره که در سال ۱۹۴۴ برای کنترل جمعیت تشکیل شده بود، او جانب مسلمانان محافظه کار را گرفت. یکی از اعضای مجمع ملّی که از رفتار «بی نظیر بوتو» به ناامیدی گرائیده بود، اظهار داشت: «ما فکر کردیم یک [Cory Aquino] را برای رهبری حکومت خود گزینش کرده‌ایم، در حالیکه اکنون با نهایت شوربختی می‌بینیم که در واقع به [Imela] رأی داده‌ایم.»^{۱۱۶}

اگر به آمار و ارقام زنان پاکستان نگاه کنیم، بیشتر به وضع اندوهبار آنها پی می‌بریم. پاکستان یکی از چهار کشور دنیاست که میانگین عمر زنان در این کشور ۵۱ سال می‌باشد که کمتر از میانگین عمر مردان (۵۲ سال) است. اهمیت این رقم هنگامی برای ما روشن می‌شود که در نظر بگیریم که میانگین عمر زنان در کشورهای فقیر جهان ۶۱ سال می‌باشد. گروه زیادی از زنان پاکستانی، در هنگام بارداری و یا زایمان تلف می‌شوند که آمار آن ۶ نفر در هر ۱/۰۰۰ زایمان است. با وجود اینکه قرص جلوگیری از بارداری بوسیله مسلمانان بنیادگرا در این کشور ممنوع نشده، در زمان حکومت ضیاء الحق «شورای ایدئولوژی پاکستان»، کنترل جمعیت را غیر اسلامی اعلام کرد. گروهی از ملّیان اظهار داشتند که برنامه کنترل جمعیت یک دسیسه غربی، برای ناتوان کردن اسلام در جهان است. در نتیجه این برنامه، میانگین تولید نسل هر زن در پاکستان به ۶/۹ نفر رسید. باید دانست که پاکستان، یکی از ده کشور جهان است که از نظر

آمار تحصیل در مدارس ابتدائی در پایین‌ترین درجه قرار دارد. برخی از افراد باور دارند که در این کشور تنها دو درصد از زنان شهرها با سواد هستند. (*Economist*, March 5, 1995). به گونه‌ای که نشریه *اکنونیست* نوشته است: «مسئولیت بخشی از واپسگرایی زنان را در اسلام باید نتیجه ایجاد حکومت جمهوری اسلامی بوسیله «ضیاء الحق» دانست... «ضیاء الحق» ساعت پیشرفت زنان پاکستان را به عقب برگردانید. برای مثال، یکی از قوانینی که او در سال ۱۹۸۴ به تصویب رسانید، ارزش گواهی زنان را در دادگاه‌ها نصف گواهی مردان به شمار آورد. (*Economist*, January 13, 1990)

بدون تردید، قسمت بزرگی از سیه‌روزی زن را باید نتیجه الهامات اسلام دانست که پیوسته زن را پست‌تر از مرد به شمار آورده است. هر زمانی که یک کودک دختر از شکم مادر خارج می‌شود، ناچار عزاداری آغاز می‌گردد. هر سال، صدها کودک دختر در شیار جویبارها، سطل‌های خاکروبه و در پیاده‌روها سر راه گذاشته می‌شوند. سازمانی که در شهر کراچی برای نجات این گونه کودکان فعالیت می‌کند حساب کرده است که تنها در این شهر در هر سال پانصد نفر کودک سر راه گذاشته می‌شوند که ۹۹ درصد آنها دختر هستند.^{۶۱۲}

در هنگام ازدواج، برپایه آداب و رسوم معمول، خانواده عروس باید برای او جهیزه تهیه کنند. بسیاری از خانواده‌ها برای تهیه جهیزه‌ای بزرگ زیر فشارهای اجتماعی قرار می‌گیرند که برای بسیاری از آنها توانفرسا خواهد بود. بدیهی است که در اصل بین خانواده‌های عروس و داماد، پیش از ازدواج در باره چگونگی اندازه جهیزه توافق به عمل می‌آید، با این وجود، بسیاری عروس‌های جوان، زیر فشارهای بیشتر و حتی کتک خوردن قرار می‌گیرند تا از پدر و مادرانشان بخواهند تا جهیزه بزرگتری روانه خانه داماد کنند. هنگامی که این فشارها به نتیجه نرسد، عروس جوان در آتش سوخته می‌شود. بسیاری از این مرگ‌ها سری می‌ماند و افراد خانواده به هر بهائی که شده است، کوشش می‌کنند برای رهایی از ننگ و رسوائی، موضوع را پنهان نگهدارند. بسیاری از قربانیان

این مرگها را به عنوان مرگ بر اثر یک حادثه آتش سوزی در آشپزخانه به خاک می سپارند و تنها شمار ناچیزی از این گونه مرگها به پلیس گزارش می شود.

در موردی دیگر، دو خواهر را که بیمار بودند، به بیمارستان بردند.^{۱۸} پس از آزمایشات پزشکی روشن شد که آن دو خواهر به سبب محرومیت بدنشان از نور خورشید به بیماری عفونت استخوان مبتلا شده اند. دلیل ابتلای بیماری این دو دختر به بیماری عفونت استخوان آن بود که پدرانشان خروج آنها را از خانه منع کرده بودند. برخی اوقات، خانه نشینی زنان، شکل شکفت انگیزی پیدا می کند و نتیجه های زیانباری به وجود می آورد. بدین شرح که در پاکستان برخی خانواده ها به دختران خود نام «عروسان قرآن» می دهند و آنها را مجبور می کنند با قرآن ازدواج کنند و در خانه بمانند. خانواده های بزرگ فتودال که از ثروت قابل توجهی برخوردارند، بویژه در ایالت سند، برای اینکه ثروت از خانواده آنها خارج نشود؛ به دخترها اجازه نمی دهند با افراد سایر خانواده ها ازدواج کنند و در بسیاری موارد دخترها باید با عموزاده های درجه اول خود ازدواج کنند. دلیل این امر آنست که زمانی که زن با افراد خانواده های غیر خودی ازدواج می کند، هنگامی که میراث درگذشتگان خانواده به او می رسد، به خانواده ای که با ازدواج به آن وابسته شده، منتقل خواهد شد. اگر در خانواده عموزاده ای نباشد که دختر بتواند با او ازدواج کند، آن زمان دختر به اجبار خانواده باید با قرآن ازدواج کند. رسوم و تشریفات ازدواج با قرآن، درست مانند یک ازدواج معمولی است، بغیر از اینکه در چنین ازدواجی داماد وجود ندارد. در هنگام ازدواج با قرآن، عروس لباس های با شکوه برتن می کند، مهمانهایی برای شرکت در جشن ازدواج فراخوانده می شوند و غذاهای شایسته نیز تهیه و تمام تشریفات جشن و سرور عروسی برگزار می گردد. در این مراسم، به عروس گفته می شود، دستش را روی قرآن بگذارد و به عقد ازدواج قرآن درآید. از آن پس، عروس عمرش را در چهاردیواری خانه در گوشه نشینی کامل می گذراند و اجازه دیدار با مرد و حتی برخی اوقات تماشای تلویزیون را نیز ندارد.

این زنها، عمر و وقتشان را به خواندن قرآن و انجام کارهای دستی می گذرانند و بسیاری از آنها دچار بیماری های روانی می شوند. یکی از ۳/۰۰۰ عروس قرآن که در منطقه سند بسر می برد، گفته است: «من آرزو می کنم، زمانی به دنیا می آمدم که تازی ها دخترانشان را زنده به گور می کردند، زیرا زنده به گور شدن در هنگام زایش، بمراتب بهتر از زندگی با چنین زجر و شکنجه ای خواهد بود.»

«محمد علی جناح» در سال ۱۹۴۴، در یکی از سخنرانی هایش^{۱۱} به ایراد مطالبی پرداخت که خود در آن زمان نمی دانست، چه سخنان مهمی بر زبان رانده است. «جناح»، اظهار داشت: «هیچ ملتی به اوج شکوه نخواهد رسید، مگر اینکه زتانش دوش به دوش مردان کار کنند. ما قربانی عادات و رسوم نابجائی شده ایم. خفه کردن و زندانی نمودن زنان در چهار دیواری خانه ها، نوعی جنایت بر ضد بشریت است.»

با وجود اینکه «محمد علی جناح»، بنیانگزار کشور پاکستان، هدفش ایجاد یک حکومت آزاد و غیر مذهبی در این کشور بود، امروز پاکستان به شکل یک حکومت مذهبی کامل در آمده و سیاستمداران پاکستان با کمال بزدلی و فرونهادی خود را تسلیم خواست های ملایان کرده اند. ترس از بنیادگرایان، سیاستمداران پاکستانی را بسیار توانمند کرده و غرب نمی تواند تشخیص دهد که این افراد به نام خدا چه اعمال و رفتار زشت و ستمگرانه غیر قابل پنداری نسبت به مردم انجام می دهند. برای مثال، زمانی کودکی را سر راه گذاشته بودند و جمعیت مردم به تحریک یک ملا که معتقد بود، کودک از رابطه نامشروع زائیده شده و باید نابود گردد، دیوانه وار، آن کودک بیگناه را سنگسار کردند. در مورد دیگری، مردم به دستور یک ملا، دست فردی را که تنها آن ملا، او را به دزدی متهم کرده بود، قطع کردند؛ در حالیکه هیچ دلیل، مدرک و نشانه ای برای اثبات حرف ملا وجود نداشت و هیچ دادگاهی نیز برای قطع دست او حکم نداده بود. «بی نظیر بوتو» نیز هنگامی که در قدرت بود، خود را به گونه کامل در اختیار ملایان گذاشته بود، در حالیکه در سال ۱۹۹۲، پیش از اینکه به کرسی قدرت تکیه بزند، اظهار داشته بود:

آیا کشور پاکستان میل دارد، دارای حکومت آزادی باشد که در آن به حقوق بشر احترام گذاشته می‌شود و از اسلام بهره‌برداری خردگرایانه به عمل می‌آید و یا این کشور در پی حکومت خودکامه‌ای است که بنیادگرایان بر آن حکومت کنند؟ و آیا چه سازمانی باید برای این کشور قانونگزاری کند. یک پارلمان و یا یک دادگاه فدرال که مأمور اجرای قانون شریعت اسلام باشد؟ اگر برای این پرسش‌ها پاسخی وجود نداشته باشد، ما امروز در یک حالت بی‌هدفی بسر می‌بریم و بی‌هدفی همیشه به هرج و مرج خواهد انجامید. *Le Monde, March 4, 1992*

ولی، ما نباید نسبت به وضع زنان در پاکستان زیاد بدبین باشیم. زنان پاکستانی نشان داده‌اند که بسیار شجاع هستند و با کمک سازمان‌های با شهامتی مانند «سازمان عملیات زنان» و «سازمان مبارزه با زنانی به عنف»، برای دستیابی به حقوق خود به مبارزه جاتکاهی دست زده‌اند. «سازمان عملیات زنان» در سال ۱۹۸۱، هنگامی که زنهای پاکستان به خیابان‌ها ریختند تا برضد مقررات حدود اعتراض کنند و همدردی خود را نسبت به زن و مردی که به سبب زن به سنگسار محکوم شده بودند، نشان دهند؛ به وجود آمد. در سال ۱۹۸۳، زنان پاکستان نخستین تظاهرات را برضد حکومت نظامی برپا کردند.

اعمال حرام: شراب، خوک و همجنس بازی

ویسکی و شراب

«خوشوانت سنگ» Khushwant Singh، یکی از دانشمندان هندی و نیز از داستان‌نویس‌هایی که ارزش او آنگونه که باید و شاید بین نویسندگانی که به زبان انگلیسی داستان می‌نویسند، شناخته نشده؛ در نتیجه مسافرتی که به پاکستان کرد، نوشت:

هنگامی که انسان در پاکستان دست به عمل حرامی می‌زند، مانند اینست که این کار را با ادویه انجام دهد. انسانی که بخواهد مشروب الکلی بیاشامد، می‌تواند آنرا حتی در بیابانها پیدا کند. درست است که مشروبات الکلی حتی در پاکستان، مانند سیل در رودخانه‌های خروشان حرکت نمی‌کنند، ولی در بیشتر خانه‌های افراد مرفه پاکستان، به وفور یافت می‌شود. در پاکستان، هر کجا که شما اراده کنید، ویسکی را در استکانهای فلزی، قوریهای چای و یا فنجانهای چینی به شما خواهند فروخت. درست است که بهای آن دو برابر بهای مشروب الکلی در هندوستان است، ولی چون شما هنگامی که در پاکستان الکل می‌نوشید، احساس می‌کنید، گناه می‌آشامید، از اینرو، بهای آنرا حتی نصف بهای الکل در هندوستان می‌یابید:»^{۶۶}

«سینگ» می‌نویسد: «او مناظره‌ای را بین سه ملّا و وزیر اطلاعات پاکستان در تلویزیون مشاهده کرده است. شب بعد، «سینگ» در یک مهمانی که وزیر اطلاعات به افتخار او و همراهانش برگزار کرده بود،

شرکت کرد. وزیر اطلاعات در مهمانی یاد شده، با خواندن متنی به «سینگ» و همراهانش برای ورود به پاکستان خوش آمد گفت. «سینگ» در پاسخ وزیر اطلاعات از جای خود برخاست و به وی گفت، مرتبه بعد که او با ملاها دیدار می‌کند، باید بیت‌های زیر را برایشان بخواند:

ای ملا، اگر دعای تو اثر و قدرتی دارد

امیدواریم ببینیم که تو با دعای خود مسجد را تکان می‌دهی!

حال اگر نتوانستی با دعای خود مسجد را تکان دهی، آنوقت یکی دو

جرعه نوش کن

و خواهی دید، چگونه مسجد به حرکت درخواهد آمد.

«سینگ» ادامه می‌دهد، با گفتن این مطلب، تمام حاضرین و نیز خود وزیر اطلاعات برای من کف زدند. سپس، وزیر اطلاعات سرش را در گوش من گذاشت و آهسته گفت: «اگر این افراد [یعنی، ملاها] می‌دانستند چه کنند، دختران ما را وادار می‌کردند با «بورکه» چوگان بازی کنند.» (بورکه، یک لباس گشاد خفه‌کننده‌ای است که سر تا پای زن را از فرق سر تا نوک پا می‌پوشاند و تنها در جلوی چشمان زن دارای شکاف کوچکی است که او بتواند جلوی پایش را ببیند.)

«حنیف قریشی»، یک نویسنده بریتانیایی که پدرش پاکستانی بوده، در چندین مهمانی در شهر کراچی در پاکستان شرکت کرده است. در یکی از آنها که افراد متنقدی مانند، زمین‌داران، دیپلوماتها، سرمایه‌داران و سیاستمداران شرکت کرده بودند، قریشی مشاهده می‌کند

که مهمانان به شدت در آن مهمانی مشروبات الکلی می‌نوشیدند. هر انسان

آزاداندیشی در انگلستان فکر می‌کند، هر کس در پاکستان مشروب الکلی

بیشامد، تازیانه خواهد خورد. ولی، تا آنجا که من می‌توانم بگویم،

هیچیک از این بورژواهای بین‌المللی انگلیسی زبان، تازیانه نخواهند خورد.

آنها همه دارای افراد مورد اعتمادی هستند که برایشان مشروبات الکلی

قاچاق می‌کنند. زمانی من وارد توالت شخصی که مرا به مهمانی فراخوانده

بود، شدم و مشاهده کردم که وان حمام پر از آب بود و بطری‌های ویسکی

در آب شناور بودند تا برچسب‌های آنها خیس بخورد و به آسانی از روی

شیشه بطری کنده شوند. مستخدمی نیز روی چهارپایه‌ای نشسته بود و

به آرامی یا چوبی که در دست داشت به بطری‌ها می‌زد تا زیر آب فرو روند و برجسبشان خیس بخورد.^{۶۲۱}

«چارلز گلاس» Charles Glas رویداد زیر را با چشم خود در عربستان سعودی مشاهده کرده و در نشریه *Times Literary Supplement* (22 April 1944) در این باره نوشته است:

در عربستان سعودی داشتن مشروبات الکلی جرم به شمار می‌رود، ولی به من شراب داده شد و در خانه‌های شاهزاده‌ها، وزرای کابینه و رؤسای نمایندگی‌های خارجی، ویسکی (مورد علاقه همه *Black Johny Walker*) وجود داشت. شبی من در خانواده یکی از شاهزاده‌ها، همراه با او مشروبات الکلی نوشیدیم و پس از آن کاشف برآمد، شاهزاده‌ای که با من مشروب الکلی آشامید، فردای آن شب، مردی را به جرم آشامیدن مشروب الکلی به زندان محکوم کرد.

در تمام دنیای اسلام، کشوری را نمی‌توان یافت که مشروب الکلی در آنجا یافت نشود و مسلمانان برخلاف اصول و احکام اسلام به آشامیدن الکل دست بزنند. در کشورهای اسلامی، افراد پولدار بطریهای ویسکی و جین را قاچاق می‌کنند و افراد تنگدست از خرما، انگور و نیشکر و شراب می‌گیرند. من خود مشاهده کردم، حتی در ماه رمضان سال ۱۹۹۰، فاحشه‌خانه‌ها و مشروفروشی‌های الجزایر باز و مشغول کسب و کار بودند.

محمد در آیه ۶۹ سوره نحل، شراب را به عنوان یکی از نشانه‌های برکت خدا ستایش می‌کند. ولی، چون برخی از نزدیکان نخستین او اغلب زیر تأثیر مشروبات الکلی مست می‌شدند، محمد مجبور شد، در آیه ۲۱۶ سوره بقره و آیه ۴۶ سوره نساء تا حدودی نسبت به آشامیدن مشروبات الکلی ناخشنودی نشان دهد، تا اینکه سرانجام بر پایه آیه ۹۲ سوره مائده، آنها آشکارا ممنوع اعلام کرد. این آیه می‌گوید: «ای اهل ایمان، شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرهای گرویندی همه پلید و از عمل شیطان است، پس از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.» اصول و احکام اسلام، مجازات آشامیدن الکل را ۸۰ ضربه تازیانه تعیین کرده‌اند، ولی برخی از

حدیث‌های اسلامی، مجازات تکرار آشامیدن الکل را مرگ می‌دانند. به‌گونه‌ای که در یکی از فصلهای پیشین گفته شد، برای تازی‌های زمان محمد، پذیرش اسلام به‌سبب حرام بودن آشامیدن الکل و ارتکاب عمل جنسی مشکل بود، زیرا اعراب این دو عمل را شادی آور می‌دانستند. چکامه‌هایی که پیش از ظهور اسلام سروده شده^{۲۲}؛ پر از شرح احساس شادی، هنگام آشامیدن الکل در میخانه‌ها و مغازه‌های مشروبفروشی می‌باشد. حتی پس از ظهور اسلام، ستایش شراب، صدها سال جزء جنائی‌ناپذیر چکامه‌های تازی‌ها بود. در واقع، هیچ مجموعه ادبی در دنیا، بیش از کتاب اشعار «خم‌ریه» که به‌زبان عربی سروده شده، به‌تعریف از شراب پرداخته است. بدیهی است که ادبیات عرب نیز مانند علم و فلسفه اسلامی، نه تنها برخلاف روند این دین، بلکه در نتیجه آن گسترش یافت.

در دربار خلفا، میگساران زیر حمایت دربار، از ۸۰ ضربه تازیانه برای شرابخواری در امان بودند و آشامیدن شراب در مهمانی‌های آنها آزادانه جریان داشت. ولی، گذشته از درباریان، تازی‌های عادی نیز به‌بهای رفتن به زندان حاضر نبودند از شرابخواری دست بردارند. «ابو مهجان» یکی از چکامه‌سرایان صدر اسلام در دوره عمر که به‌سبب ستایش شراب ابتدا زندانی و سپس تبعید شد، در چکامه‌های خود گفته است:

اگرچه من به‌گونه کامل از فرمان خدا در باره شراب آگاهی دارم
ولی، ای دوست، به‌من کمی شراب بده تا به‌حلق بریزم.
به‌من شراب ناب بده تا گناهم بزرگتر شود،
زیرا تنها شراب ناب است که گناه را کامل می‌سازد.

اگرچه، شراب نایاب و اگرچه ما از آن محروم شده‌ایم
و اگرچه اسلام و ترس مجازات از شرابخواری
ما را از آن جدا ساخته است:
با این وجود، من آنرا در ساعات نخستین روز
به‌مقدار زیاد می‌آشامم. من آنرا به‌گونه ناب
می‌نوشم و برخی اوقات پس از اینکه شاد و سرمست

شدم، آنرا با آمیزش آب می نوشم.

در آن حال، در مغزم دختری را احساس می کنم که آواز می خواند و در حال خواندن آواز، کرشمه و ناز می کند؛ بعضی اوقات بلند و برخی مواقع آهسته می خواند و مانند مگس ها در باغ زمزمه می کند.

«ابومهبان»، گفته است، حتی پس از مرگ نیز نمی تواند از اندیشه شراب برکنار بماند و از اینرو چکامه زیر را سروده است:

پس از مرگ مرا در کنار یک درخت تاک دفن کنید
تا استخوانهایم از شیرۀ آن تغذیه کند
مرا در دشت به گور نسپارید، زیرا
می ترسم مرده ام از لذت شراب برکنار بماند^{۲۳۳}

خواندن آوازهایی که در تمجید از شراب ساخته شده بود، در زمان خلفای اموی نیز ادامه یافت و آنها در خاموش کردن این آوازا به گونه کامل با شکست روبرو شدند. «گلدزیهر»^{۲۳۴} این موضوع را استادانه به شرح زیر بازشکافی کرده است: «خلفای اموی قدرت خاموش کردن آوازهای وابسته به شراب را نداشتند، زیرا این آوازا نشانگر روح مخالفت با دین اسلام بود که در شهر مدینه به وجود آمده بود و با روشهای پیشین زندگی آنها ضدیت داشت. بدین ترتیب، ستایش و شکوه مندی سازی شراب در چکامه های اعراب از بین رفت و آوای مخالفت با لذت شراب به ندرت به گوش کسی می رسید. در واقع، در این دوره ما با پدیده ای روبرو می شویم که شعر و شاعری ملتی برای صدها سال و سیله مبارزه بر ضد دین و مذهبش بوده است.

بنابراین، «خمزیه» و یا چکامه هایی که در ستایش شراب سروده می شد، دو نقش مهم را بر دوش گرفت: یکی شورش در برابر اصول و احکام قرآن و دوم، مخالفت و مبارزه بر ضد تمام فرهنگ کی که کوشش می کرد، از راههای مستبدانه، روح آزاد چکامه سرایان را که از ریاضت کشی بیزار بودند، در بند و زنجیر کند.

در سده نخست اسلام، چکامه سرایانی وجود داشتند، مانند «ابن سیحان»، «العکاشیر» و «ابن خریجه» که در باره لذت های عشق،

موسیقی و شراب سخن می گفتند. «الاهتوس» تا آنجا در آزاداندیشی جلو رفت که مذهب و رژیم سیاسی آن زمان را به مسخره و تماخره کشید و این امر سبب شد که مردم را وادار کردند، در انظار همگانی او را با اهانت لعن و سرزنش کنند.

در سده دوم، چکامه سرایان برجسته‌ای وجود داشتند، مانند «ولید بن یزید» و گروهی از چکامه‌سرایانی که در اطراف او گرد آمده بودند و در ستایش شراب و برگرفتن حدّ اکثر لذت و شادی چکامه می سرودند. در این دوره همچنین، چکامه‌سرایانی وجود داشتند که «بنجیح»^{۲۱۵} Bencheikh آنها را چکامه‌سرایان افسار گسیخته و آزاداندیش کوفه خوانده است:

اینجا مکانی است که الهه‌های شراب، در حالت شورش جلوه گرمی شوند و به چکامه‌سرایان الهام می‌کنند که به آفرینش چکامه‌های بنیان‌برانداز پردازند. این شورش ادبی با تمام نیرو اصول و احکام مذهبی را نشانه و هدف قرار می‌دهد. بی‌جهت نیست که بیشتر این چکامه‌سرایان به زندقه متهم می‌شوند و برخی از آنها نیز در راه مبارزه با سیستم فرهنگی اجتماعی تازه‌ای که به‌زور به آنها تحمیل شده است، سر می‌بازند.

ما در فصل وابسته به‌رفض و بدعت در باره بسیاری از این چکامه‌سرایان سخن گفته‌ایم. چکامه‌سرایان دیگر عبارتند از، «بکر بن خریجه» که بیشتر اوقاتش را در میخانه‌ها بسر می‌برد و «زید الحریثی» که بیشتر اوقاتش را با دوستش «ماتی بن ایاث» به‌میخوارگی می‌گذرانید. یکی دیگر از چکامه‌سرایانی که میخانه روی پیشه کرده بود، «ابودولامه» دلقک سیاه دربار نخستین خلفای عباسی بود. ابودولامه^{۲۲۲} زیر پوشش دلقک‌بازی و ایجاد خنده و تفریح به‌اسلام حمله می‌کرد و اصول و احکام آنرا گستاخانه به‌مسخرگی می‌کشید.

چکامه‌سرایان دیگری نیز وجود داشتند که زندگی هرزه و فسادنهادی پیشه کرده و از یک میخانه به‌میخانه دیگر می‌رفتند، ولی البته اوقاتی را نیز زیر تأثیر اله‌های شراب به‌چکامه‌سرائی ویرگی می‌دادند. شراب در نوشته‌های صوفی‌ها نیز نقش بزرگی داشت، زیرا برای آنها یکی از

نشانه‌های نشأه و خلسه به‌شمار می‌رفت.

«ابونواس» (در حدود ۸۱۴ - ۷۶۲)، بزرگترین چکامه‌سرای ستایشگر شراب و شاید بزرگترین چکامه‌سرا به‌زبان تازی بوده است. «ابونواس» در موارد بیشماری نامش در رویدادهای هزار و یکشب در کنار نام هارون‌الرّشید ذکر شده است. «ابونواس» در سال ۷۴۷ در اهواز زایش یافته و اگرچه از تابعیت پدر و مادر او پیشینه‌ای در دست نیست، ولی او همیشه خود را ایرانی شناختگری می‌کرد و نه تازی. او جوانی‌اش را در بصره و کوفه به‌آموزش زبانشناسی و شعر و شاعری گذرانید و سرانجام از دربار هارون‌الرّشید در بغداد سر درآورد. «تیکولسون»^{۶۲۷} در باره او می‌نویسد: «ابونواس، مردی بود که خود را تسلیم هوی و هوس خود کرده بود و این موضوع را نیز از کسی پنهان نمی‌کرد. او همیشه مست بود و رفتار غیر اخلاقی و کفرآمیز داشت. در نتیجه هارون‌الرّشید از «ابونواس» بسیار خشمگین شد و وی را چندین مرتبه به‌زندان انداخت و اغلب او را به‌مرگ تهدید می‌کرد.»

«ابونواس» به‌روشهای گوناگون نویسندگی چیرگی داشت، ولی در ستایش عشق و شراب از نبوغ برخوردار بود. هنگامی که او از ستایش پسران زیبا باز می‌ایستاد، در وصف شراب، چکامه‌های بی‌مانندی می‌سرود که از ۱۴ بیت تجاوز نمی‌کرد. برای مثال:

ای دوست، جامی بردار و پر کن و به‌من بگو آن شراب است،
 زیرا اگر بتوانم آنرا در آفتاب بیاشامم، هیچگاه آنرا در سایه نخواهم آشامید!
 لعنت به‌آن لحظه‌های بی‌نوری که از عمر من می‌گذرد و مست نیستم
 ولی در لحظه‌هایی که مست هستم، خود را توانا می‌بینم و به‌عقب و جلو
 تلوتلو می‌خورم.

حال اگر تو میل داری می‌توانی از شرم و رسوائی سخن بگویی،
 از آنچه من دوستدارش هستم.^{۶۲۸}

تردید نیست که «ابونواس» را نمی‌توان به‌ریا و دورویی متهم کرد. او برخی اوقات از مرزی که برای بلورها و اندیشه‌هایش ساخته بالاتر می‌رود و می‌گوید، سرانجام خداوند مهربان بنده‌اش را خواهد بخشید:

هر اندازه که می‌توانی گناه جمع کن
ولی، خدا آماده است تا خشمش را فرو نشاند.
هنگامی که روز رسیدگی فرا رسد، تو بخشش را به چشم خواهی دید.
و آنوقت در پیشگاه خداوندی بزرگ و پادشاهی مهربان،
انگشت حسرت به دندان بگیر که چرا
از وحشت آتش دوزخ از آنهمه شادی و لذت درگذشتی!

بزرگترین چکامه سرا، پس از «ابو نواس»، چکامه سرائی بود به نام
«ابن المتعز» که در سال ۹۰۸ اعدام شد و از لحاظ چکامه سرائی در
وصف شراب و رسوم و آداب شرابخواری شهرت دارد.

همچنانکه ما این بحث را با پاکستان و «خوشوانت سینک»، آغاز
کردیم با نام آنها نیز به پایان می‌بریم. «فیض احمد فیض» (۱۹۸۴-۱۹۶۶)
که اغلب چکامه سرای ملی پاکستان نامیده شده، سرودن چکامه در باره
شراب را در ادبیات اسلامی ادامه داد. «سینگ» دیدار خود را از «فیض»
چنین شرح داده است: «هنگام بامداد که من به اتاق وی رفتم، او مشغول
آشامیدن مشروب الکلی [معمولاً ویسکی]، بود. من با او به خوردن
ناشتانی پرداختم و سپس او را ترک نمودم. ... هنگامی که در نیمه روز
بازگشت کردم، او را در حال آشامیدن مشروبات الکلی مشاهده کردم.
پس از ناهار او را برای خواب نیمروز ترک کردم. سپس، در شب هنگام
که برای آشامیدن یکی دو گیلاس مشروب الکلی و خوردن شام نزد او
رفتم، وی به آشامیدن مشروب الکلی ادامه داد و این کار را تا نخستین
ساعات روز پیگیری کرد.»

«فیض» دست کم برای مدتی کمونیست بود، ولی به گفته سینک،
«ویسکی ویژه‌ای که او می‌آشامید و سیکارهای خارجی که او دود
می‌کرد، هزینه خوراک یک خانواده کارگری را برای یک ماه تأمین
می‌نمود.»^{۱۱۹} سروده زیر به فیض تعلق دارد:

دیگر جنگی در پیش نیست

شراب و گیلاسها را بیاور

شامپانی و جام ساقی را

خونگیری و اشک‌ریزی مربوط به گذشته است.^{۱۲۰}

خوک و گوشت آن

در سال ۱۹۶۸، هنگامی که سلمان رشدی از شهر کراچی در پاکستان دیدار می‌کرد، تلویزیون پاکستان را ترغیب کرد تا نمایشنامه *The Zoo Story* را که Edward Albee نگارش کرده، بمورد اجرا بگذارد. سلمان رشدی در باره چگونگی اجرای ای نمایشنامه می‌گوید:

من اجرای نقش شخصی را بر عهده گرفتم که در باره سگ صاحبخانه‌اش که چندین بار به او حمله نموده بود، سخنان درازی ایراد می‌کرد. برای اینکه این شخص، دوستی و مهر سگ را به خود جلب کند و از حمله‌های او در امان بماند، نیم دوجین همبرگر برای او خریداری کرد. ولی، سگ از خوردن همبرگرها خودداری کرد و دوباره به او حمله نمود. در اینجا، من می‌بایستی می‌گفتم: «آنها شش همبرگر خوب و کامل بودند و آنقدر گوشت خوک در آن به کار نرفته بود که آنها تا آن اندازه نفرت آمیز کند که سبب شود، سگ آنها نادیده بگیرد و حمله خود را به من ادامه دهد.» هنگامی که من واژه *pork* را بر زبان آوردم، یکی از کارکنان تلویزیون، تکرار کرد: «*pork!*» این شخص از شنیدن این واژه، آنچنان به شکفت افتاده بود که کوئی کسی در تلویزیون واژه‌های «*sex*» و یا «*homosexual*» را بر زبان آورده است. این بار من مبادرت به پاسخ دادن کردم و گفتم: «من فکر می‌کنم با ذکر واژه «*pork*» کار درستی انجام دادم. زیرا، «گوشت خوک، در نظر Edward Albee به اندازه‌ای نفرت‌انگیز است که حتی سگها هم از خوردن آن خودداری می‌کنند و این بدترین تبلیغ برای گوشت خوک می‌باشد.» کارمند تلویزیون گفت: «شما متوجه موضوع نیستید، مهم نیست که شما در باره گوشت خوک تبلیغ منفی کنید، بلکه نکته آنست که شما اصولاً نباید در یک تلویزیون پاکستانی واژه «*pork*» را بر زبان بیاورید!»

انتشار کتاب مشهور مزرعه حیوانی نگارش George Orwell به سبب اینکه خوکها را به عنوان شخصیت‌های اصلی داستانش انتخاب کرده، در کشورهای اسلامی ممنوع و تحریم شده است. نکته جالب در این موضوع آنست که «جورج اورول» شخصیت‌های اصلی داستان، یعنی خوکها را

بسیار خودکامه و ستمگر شرح داده و اگرچه، این امر با خواست و سلیقه مسلمانان سازگاری دارد؛ با این وجود، چون شخصیت‌های یاد شده خوک‌گزینش شده‌اند، از اینرو، انتشار کتاب یاد شده، در کشورهای اسلامی مهر تحریم خورده است.

در برخی از کشورهای اسلامی، پلیس مذهبی هر چند گاه به مغازه‌هایی که اسباب بازی کودکان را می‌فروشند حمله می‌کند و هرگاه لیوان‌هایی را بیابد که به شکل خوک ساخته شده، آنها را در حضور عمامه مردم خرد می‌کند.

نویسنده‌ای به نام Paul Theroux، می‌نویسد، شما هنگامی که در کشوری مسافرت می‌کنید که خوک در آن کشور نماد دیو و اهریمن به‌شمار رفته، همانند آنست که در سرزمینی هستید که آنچه را که میل دارید، در آینه می‌بینید*.

نفرت و بیزاری بی‌اندازه‌ای که به‌قول مسلمانان، اندیشه خوردن این «نفرت‌انگیزترین جانور» در مغز آنها ایجاد کرده، یک تعصب نابجائی است که شایسته روانکاوی می‌باشد. «جان استوارت میل» در باره احساس تنفر ویژه‌ای که مسلمانان از خوک دارند، می‌نویسد:

هیچ عاملی در معتقدات و آداب و رسوم مسیحی‌ها بیش از خوردن گوشت خوک نفرت مسلمان‌ها را بر نمی‌انگیزد. مسیحیان و اروپائیان به‌انجام اعمال و آداب و رسومی می‌پردازند که مسلمانان با آنها مخالف می‌باشند، ولی هیچیک از آنها نفرت‌انگیزتر از خوردن گوشت خوک، یعنی عملی که احساس گرسنگی آنها را تسکین می‌دهد، نیست. مسلمانان خوردن گوشت خوک را برای مذهب خود اهانت آور می‌دانند، ولی مخالفت آنها با گوشت خوک بهیچوجه نمی‌تواند، درجه و یا نوع نفرتشان را از این عمل نشان دهد. درست است که آشامیدن مشروبات الکلی نیز در اسلام حرام شده، ولی مسلمانان از آشامیدن مشروبات الکلی احساس نفرت نمی‌کنند؛ در حالیکه نفرت و بیزاری از خوردن گوشت «ناپاک جانور خوک» برای آنها یک

* در کشور آمریکا، داستانی بوسیله نویسنده‌ای به نام Lewis Carroll زیر فرنام *Alice in the Wonderland or Through the Looking Glass* به‌رشته نگارش در آمده که بسیار شهرت دارد. قهرمان این داستان دختر جوانی است، به‌نام «الیز» که خود را در آینه به‌هر شکلی که اراده کند، به‌همان شکل خواهد دید. نکته بالا در متن، به‌این داستان اشاره دارد. (بازنمود مترجم)

غریزه و نفرت طبیعی به شمار می‌رود. عقیده به ناپاک بودن گوشت خوک آنچنان در احساسات مسلمانان ریشه دارد که حتی افرادی را نیز که دارای عادات و خویهای نیک هستند، زیر تأثیر قرار می‌دهد و مانند معتقدات توانمند هندوها در باره عوامل ناپاک مذهبی که با احساسات آنها آمیخته شده، نفرت از خوردن گوشت خوک نیز در مسلمانان به همان نسبت توانمند و ریشه‌دار می‌باشد.

قرآن آشکارا، خوردن گوشت خوک را تحریم می‌کند:

آیه ۲ سوره مائده می‌گوید: «برای شما مؤمنان، گوشت مردار و خون و خوک و آنچه را که به نام غیر خدا کشتند، همه حرام شد.»
 آیه ۱۴۵ سوره انعام: «بگو، ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خوردندگان طعام حرام باشد، نمی‌یابم جز آنکه حیوان مرده باشد یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که پلید است و یا حیوانی که بدون ذکر خدا از روی عشق بکشند. (همچنین، به آیه ۱۱۵ نحل و آیه ۱۷۳ سوره بقره نگاه کنید.)»

آیه ۱۴۵ سوره انعام، دلیل حرام بودن گوشت خوک را «پلید بودن» آن و یا «رجس» می‌داند. قرآنهاي يوسف علي، «آبروی»، «سیل» و نیز «جان پتریس» John Penrice در فرهنگ مشهور قرآن، واژه عربی «رجس» را «پلید» ترجمه کرده و داود و «رادول» Rodwell آنرا «ناپاک» معنی کرده‌اند. ما به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

هنگامی ما می‌توانیم به فلسفه تحریم‌های غذایی قرآن پی ببریم که به تعریف‌های مسلمانان در این موارد و بویژه دیدگاه آنها در برابر موسویت توجه کنیم. اصول و احکام قرآن در باره خوراک، در محیطی به وجود آمد که «هر مذهبی، عقیده ویژه خود را در این باره به قاعده و قانون در می‌آورد.»^{۱۳۲} بهمین دلیل است که آیه ۱۶۸ سوره بقره، آیه ۵۸ سوره مائده، آیه ۱۱۸ سوره انعام و آیه ۳۲ سوره اعراف، آنهاي را که بجای اینکه نسبت به نعمت‌های الله شکرگزار باشند، برای خوردن و خوراک افراد، قواعد و مقررات دلبخواهی وضع می‌کنند، مورد حمله شدید قرار می‌دهد و برایشان مجازات قاتل می‌شود. به خوبی روشن است که این آیه‌ها در برابر ریاضت‌کش‌های مسیحی و مشرکائی که در آن زمان به موسویت تغییر

دین می‌دادند و اصول و احکام عهد دقیانوس را برای خورد و خوراک مردم وضع می‌کردند، آمده است. بعدها می‌بینیم که اسلام قواعد و مقررات خود را جداگانه و در برابر موسویت وضع کرده است.

محمد یک اندیشمند منطقی نبود، ما نباید انتظار داشته باشیم که اصول و احکام قرآن با نظم و منطق قابل توجهی به وجود آمده باشند. به همین دلیل است که قرآن سرشار از ناهمگونی‌های گوناگون بوده و بدیهی است که قواعد و مقررات مربوط به خوراک را نیز در بر می‌گیرد که «کوک» به عنوان دیدگاه‌های هم‌آزادگونه و هم‌محدود کننده از آنها سخن گفته است.^{۱۳۴}

برای مثال، در این باره می‌توان به دیدگاه آزادانه مسیحی‌ها در برابر کلیمی‌ها توجه کرد. تحریم‌های بسیار زیادی که کلیمی‌ها در باره برخی خوراکی‌ها مقرر کردند، محمد را وادار کرد، آنهایی را که برای استفاده از خوراکی‌های گوناگون محدودیت ایجاد می‌کردند، سرزنش نماید و اظهار داشت که الله میل ندارد، برخی افراد، قواعد و مقررات بی‌فایده برای خوراکی‌های اهل ایمان به وجود بیاورند. (آیه ۲۸۶ سوره بقره). آیه ۱۵۸ سوره نساء و آیه ۱۱۹ سوره نحل، کلیمی‌هایی که خوراکی‌های افراد مردم را تحریم می‌کنند، حتی شایسته مجازات دانسته‌اند. به همین ترتیب، پافشاری اسلام در باره حلال بودن ماهی، در نتیجه مخالفت با روشهای سامری‌ها، کلیمی‌ها و مسیحی‌ها در این باره به وجود آمد.

محدود کردن غذاها در اسلام، شاید از روش کلیمی‌ها سرچشمه گرفته باشد. قرآن و تمام مکتب‌های مذهبی اسلام، خوردن گوشت خوک را حرام می‌دانند. «رادینسون» می‌نویسد، حرام بودن گوشت خوک بین مشرکانی که به موسویت گرایش پیدا می‌کردند، رواج داشت و کلیمی‌ها و مسیحی‌ها نیز در این باره مقرراتی به وجود آورده بودند و شاید تحریم گوشت خوک بوسیله مذاهب یاد شده به سرزمین عربستان گسترش پیدا کرده باشد.

اگر از یک مسلمان پرسش کنید، چرا او از خوردن گوشت خوک خودداری می‌کند، پاسخ خواهد داد: «زیرا، قرآن آنرا حرام کرده است.»

و حاضر نیست، در این باره یا اندیشه‌گری کرده و یا توضیح زیاده‌تری بدهد. ولی، مسلمانان تحصیل کرده طبقه میانه، ممکن است در برابر پرسش بالا پاسخ دهند: «زیرا، خوک حیوان ناپاکی است و در کشورهای گرمسیر، احتمال بیماری‌اش زیاد است.» مسلمانانی که از سرمایه‌های مغزی والاتری برخوردار باشند، ممکن است حتی بیماری‌هایی را که از خوک به انسان سرایت کند، برشمارند و از جمله به‌ذکر بیماری *Trichinosis* پردازند.

دلایل بهداشتی که برای تحریم گوشت خوک وجود دارد، بسیار کهنه است، ولی همه آنها بی‌پایه و غیر واقعی است. برای مثال، «میموندیس» (۱۲۰۴-۱۱۲۵)، اظهار داشت: «تمام خوراکی‌هایی را که مقررات خوردنش را برای ما حرام کرده است، اثری بد و زیان‌آور برای بدن دارند... سبب مهم حرام شدن گوشت خوک بوسیله قانون، این بوده است که در شرایط آن زمان خوک در محیطی ناپاک بسر می‌برده و از غذاهای کثیف تغذیه می‌کرده است.»^{۶۳۵}

پیش از ظهور اسلام، تازیها یا خوکی را نمی‌شناختند و یا نسبت به آن آگاهی بسیار اندک داشتند.^{۶۳۶} «پلینی» Pliny در کتاب *Natural History* نوشته است که در عربستان خوک وجود نداشته است. همچنین، «سوزومنیوس» (سده پنجم میلادی)، گفته است که تازی‌های مشرک از خوردن گوشت خودداری می‌کردند و به‌اجرای سایر آداب و رسوم کلیمی‌ها می‌پرداختند. اگر چنین باشد، پرسشی که به‌وجود می‌آید اینست که پس چرا محمد گوشت حیوانی را که در عربستان وجود نداشت، حرام اعلام کرد، چه رسد به خوردن گوشت آن؟ هرگاه در نظر بگیریم که هنگامی که تازیها با سامری‌ها و کلیمی‌های فلسطین، تماس حاصل کردند با خوک آشنائی بهمزدند و سپس بر آن شدند که هویت مذهبی ویژه‌ای برای خود به‌وجود بیاورند، آن زمان حرام شدن گوشت خوک بوسیله اسلام، مفهوم قابل درکی پیدا خواهد کرد.

قرآن گوشت خوک را «پلید» ذکر می‌کند و نه «ناپاک». مسلمانان حرام بودن گوشت خوک را از کلیمی‌ها و سامری‌ها آموختند. این

حقیقت، موضوع را یک گام عقب‌تر می‌برد. بدین شرح که چرا کلیمی‌ها و سامری‌ها خوردن گوشت خوک را حرام می‌دانستند؟ انسان‌شناسان جدید اجتماعی، منشأ حرام بودن گوشت خوک را به ایمان و مذهب مردم وابسته نمی‌دانند. ولی تا آنجا که ما آگاهی داریم، اگر چه برخی تاریخ‌نویسان، علمای علم حکمت الهی و باستان‌شناسان، سبب حرام بودن گوشت خوک را به دلایل بهداشتی وابسته می‌دانند، انسان‌شناسان جدید عقیده دارند که سبب حرام بودن گوشت خوک، جهات بهداشتی بوده است. ولی، چرا دلایل و جهات مبنی بر غیر بهداشتی بودن گوشت خوک بی‌پایه است؟

Trichinosis نوعی بیماری است که از یک کرم انگلی به نام *Trichinella Spiralis* تولید می‌شود. این کرم انگلی در گوشت ناپخته و عفونت‌زده خوک وجود داشته و از راه خوردن گوشت خوک به انسان سرایت می‌کند. این بیماری خطرناک نیست، ولی آثاری در بدن ایجاد می‌کند که عبارتند از: تب، درد عضله، چشم درد و بیقراری. نیازی به گفتن ندارد که در زمانی که تورات در خاور میانه به وجود آمد، هیچکس از این کرم انگلی و در سال ۱۸۲۵ کرم یاد شده در عضله‌های انسان یافت شد، ولی در آن زمان فکر می‌کردند که زبانی برای بدن ندارد. بیست سال بعد، یعنی در سال ۱۸۵۹ معلوم شد که انگل یاد شده می‌تواند از خوردن گوشت خوک به انسان سرایت کند و سبب ایجاد بیماری شود. افزون بر آن ثابت شد که تشخیص بیماری نامبرده کار آسانی نیست. در کشور ایالات متحده آمریکا، هر سال در حدود ۳۵۰/۱۰۰۰ نفر به بیماری یاد شده مبتلا می‌شوند و نشانه‌های بیماری تنها در ۴/۵ در صد آنها قابل مشاهده خواهد بود.

بسیاری از افراد، دلیل مهم انگل مزبور را در خوکها، به آب و هوای گرم خاور میانه وابسته می‌دانند. ولی، بیماری *Trichinosis*، در منطقه‌های سرد معتدل دیده می‌شود و بنابراین، بیشتر در کشورهای اروپائی و آمریکا رواج دارد و نه خاور میانه و خاور نزدیک.

گاوها، گوسفندها و بزها نیز می‌توانند سبب سرایت بیماری‌های ویژه‌ای به انسان بشوند. تب *Undulant* از گاو یا شیر عفونت‌زده، تب

Malta از بز، Anthrax که یک بیماری شدید است بوسیله گوسفند و گاو به انسان سرایت می‌کند و ممکن است منجر به تب و چرک و زخم شود. و اما، در باره عادت کثیف خوکها باید توجه داشت که خوکها کثیف‌تر از مرغها و بزها که آنها نیز سرگین خور هستند، نمی‌باشند. گاومیش‌های آبی پیوسته در آبهای گل‌آلود و سرشار از کثافت غوطه‌ور هستند. در بین اهالی ملانزیای* شمال غربی که «مالینوفسکی» Malinowski، از آنها سخن رانده، سگها کثیف‌تر از خوکها به‌شمار رفته‌اند.^{۶۳۸}

به هر روی، اگر خوکها تا آن اندازه کثیف هستند که سبب ایجاد چنین تنفّری می‌شوند، پس چرا آنها را اهلی کرده‌اند؟ ما می‌دانیم که این حیوانات بین سال‌های ۹۰۰۰ و ۶۰۰۰ پیش از میلاد مسیح در آسیای جنوب شرقی اهلی شدند و خوراک مهمّ سامری‌ها به‌شمار می‌رفتند. هرودوت می‌نویسد، در آن زمان گله‌های خوکی وجود داشتند که به‌طبقه ویژه‌ای از خوکها در مصر وابسته بودند. بنابراین، اگر در مصر گله‌های خوک وجود داشتند، باید برای گوشت آنها تقاضا و مصرف نیز وجود داشته باشد. هرگاه، کلیمی‌ها از وجود بیماری‌هایی که در نتیجه خوردن گوشت خوک که به‌گونه کامل پخته نشده، آگاهی داشته‌اند، چرا افرادی که به خوردن گوشت خوک عادت داشته‌اند از این آگاهی بی‌خبر مانده بودند فراموش نکنیم که بقراط گفته است، خوردن گوشت خوک سبب ایجاد نیرو می‌شود.

همچنین باید توجه داشت که خوردن گوشت خوک را مسیحی‌ها رواج دادند و ازدگرسو، می‌دانیم، نخستین گروهی که به مسیحیت گرویدند، کلیمی‌ها بودند. حال اگر خوردن گوشت خوک به سبب دلائل بهداشتی حرام شده بود، مسیحی‌ها نمی‌بایستی به خوردن گوشت خوک می‌پرداختند.

واژه‌های «کثیف» و «نفرت‌آور» دارای مفاهیم ذهنی و غیر مادی هستند. مکاتب اسلامی نیز خوردن برخی از حیواناتی را که اروپائی‌ها از

* Melanesia در شمال شرقی استرالیا قرار گرفته و یکی از جزایر مهمّ اقیانوس آرام به‌شمار می‌رود.

آنها نفرت دارند، جایز دانسته‌اند. برای مثال، سه مکتب از چهار مکتب مهم تسنن در اسلام و فقیهی مانند «ابن حزم» خوردن بزمنجه (مارمولک) را حلال دانسته‌اند.^{۶۳} مکتب‌های شافعی، حنبلی و نیز «ابن حزم»، خوردن کفتار را حلال می‌دانند؛ در حالیکه این حیوان برآستی نفرت‌انگیز از گوشت مرده، لاشخورهای بدبو و جسدهای متلاشی شده و بوگرفته، تغذیه می‌کند. مکتب‌های مالکی، حنبلی و «ابن حزم»، همچنین خوردن گوشت جوجه تیغی (خارپشت) را تجویز کرده‌اند. تمام چهار مکتب رسمی تسنن، بدون استثناء، خوردن گوشت شتر و ملخ را برای مسلمانان حلال دانسته‌اند.

بنابراین، سبب واقعی حرام بودن گوشت خوک چیست؟ «رابرتسون اسمیت»^{۶۴} باور دارد که سامری‌های دوره‌های پیشین، نسبت به گوشت خوک یک دیدگاه تشریفاتی داشتند. بدین شرح که خوردن گوشت خوک برای غذاهای معمولی حرام اعلام شده بود، ولی در موقعیت‌های ویژه آنرا تناول می‌کردند. در بین اهالی سوریه، خوردن گوشت خوک حرام اعلام شده بود، ولی روشن نبود که آیا این حکم تحریم، به سبب مقدس بودن خوک و یا کثیف بودن آنست. در آن زمان، هنوز باورهای وابسته به تقدس و یا ناپاکی از یکدیگر تمیز داده نشده بودند. «فریزر»^{۶۵} می‌نویسد، کلیمی‌ها نیز نسبت به خوردن گوشت خوک، باورهای غیر روشن و مبهمی داشتند که معلوم نبود، آیا خوک را به سبب پرستش آن نمی‌خوردند و یا ناپاک بودن آن. «فریزر»، معتقد است، کلیمی‌ها خوک را مقدس می‌شمردند و ما می‌دانیم که

برخی از کلیمی‌ها، گوشت خوک و موش را به گونه پنهانی در باغها به عنوان یک رسم مذهبی می‌خوردند. بدون تردید، این رسم بسیار قدیمی و وابسته به زمانی بوده که برای خوک و موش جنبه الهی قائل بوده و گوشت آنها را در آئین مذهبی بسیار مهم و نادر مصرف می‌کردند و بدن و خون آنها را وابسته به خدا می‌دانستند.

در مصر نیز وضعی شبیه به آنچه در بالا گفته شد، وجود داشته است. اگرچه، این توضیحات برای دوری جستن از خوردن گوشت خوک

بسنده به نظر می‌رسند، ولی پاسخگوی قوانین و مقرراتی که در عهد عتیق در باره خورد و خوراک افراد بشر آمده، نیستند. «فریزر» و «رابرتسون اسمیت» نیز توضیح نداده‌اند، چرا برخی از حیوانات در گذشته برای افراد بشر جنبه الهی داشته‌اند؟

تمام کتابهای جدیدی که در باره قوانین و مقررات وابسته به خورده و خوراک افراد بشر، نوشته شده‌اند، از دو کتاب (*Purity and Danger* 1966) و (*Implicit Meanings* 1975) نوشته Mary Douglas، بهره برده‌اند.

«دوگلاس»^{۲۲} تحریم‌های غذایی را ناشی از محیط زیست حیوانات و شرایط وابسته به آن می‌داند. «دوگلاس» باور دارد، هر حیوانی دارای فروزه‌های جسمی ویژه‌ای است که به محیط زیست و شرایط ویژه آن وابسته است و مهمترین آن شرایط وسیله حرکت حیوان از مکانی به مکان دیگر است. بدین ترتیب، گاوها معمولاً با سُم‌های شکافته حرکت می‌کنند؛ وسیله حرکت پرندوها پرواز است (نه راه رفتن) و ماهی‌ها پرک دارند. دلیل اینکه گوشت جانوران جویده ممنوع شده، آنست که چگونگی حرکت آنها مشخص نبوده است. مقررات مذهبی تورات و انجیل، خوردن گوشت موجودات غیر عادی را خواه بین دو منطقه بسر برند، خواه دارای فروزه‌های وابسته به منطقه دیگر باشند و یا دارای هیچ فروزه‌ای که آنها را به منطقه ویژه‌ای وابسته کند، نباشند، ممنوع می‌دانند. مقررات مقدس مذهبی، وابسته بودن هر حیوانی را به طبقه ویژه‌اش الزام آور می‌داند... تا در شناخت طبقاتی آنها اشتباهی به وجود نیاید.

چوپان‌ها و مرتع‌داران از حیوانات سُم‌شکافته جویده ناخن‌دار برای خوراک استفاده می‌کنند و بنابراین، خوک که حیوانی سُم‌شکافته بوده، ولی نشخوارکننده نیست، برای خوراک آنها مناسب ندارد و در کتاب عهد عتیق نیز هیچ سخنی از ناپاکی خوکها نرفته است. با توجه به اینکه خوک دارای شیر، پوست و پشم نیست، بنابراین نگهداری او بغیر از خوردن گوشتش هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. و هرگاه اسرائیلی‌ها به نگهداری خوک نمی‌پرداختند، نمی‌توانستند با عادات و رفتار او آشنائی داشته باشند.

«ادوین فرمیج»^{۷۳} Edwin Fernage تئوری «دوگلاس» را از بسیاری جهات شایسته پذیرش نمی‌داند. من شرح بسیار کوتاهی از انتقادات وی و دیدمانهای خودش برای حلّ این موضوع به دست می‌دهم. وسایل حرکت حیوانات، مانند پا، پروبال، سُم‌های طبیعی، سُم‌های شکافته و غیره نمی‌تواند دلیل ناپاکی گوشت حیوانی به شمار رود. چرا وجود فروزه‌ای که غیر عادی به نظر می‌رسد، باید دلیل ناپاکی و حرام بودن گوشت حیوانی باشد؟

«فرمیج» عقاید و دیدمان‌های خود را در این باره به شرح زیر بیان می‌دارد:

دلیل مهمّ حرام دانستن گوشت حیوان ویژه‌ای این بود که اسرائیلی‌ها خود را قومی برگزیده و مقدّس می‌دانستند. از اینرو، روحانیون کلمی‌ها وظیفه داشتند، مراقبت کنند که شرایط تقدّس قومشان، نخست در بین افراد مقدّس و سپس مردم عادی محفوظ بماند. در اجرای این وظیفه، روحانیون به کلمی‌ها آموزش می‌دادند، چه عواملی سبب ناپاکی می‌شود و چگونه باید آن عوامل را از بین برد. روحانیون کلمی‌ها، تئوری برگزیده و مقدّس بودن قوم اسرائیل را یک کام جلوتر بردند و آنرا شامل مواد خوراکی نیز نمودند و برای این مواد به وضع قاعده و قانون پرداختند. این قواعد و مقرّرات از مرز محدود پاکی و یا ناپاکی یک فرد اسرائیلی بالاتر رفت و تمام اسرائیلی‌ها را در برابر سایر ملّت‌ها دربرگرفت. بنابراین، هنگامی که روحانیون تشخیص دادند که مواد خوراکی اسرائیلی‌ها نیز باید مشمول فروزه تقدّس قرار بگیرد؛ پایه و اساسی را برای این موضوع، یعنی تشخیص فروزه تقدّس مواد خوراکی برگزیدند، این بود که تمام حیواناتی را که در راه خدا قربانی می‌کردند، برای خوراک افراد اسرائیلی مشروع و مجاز برشمردند. ولی، البته اسرائیلی‌ها بغیر از گوشت حیوانات قربانی از گوشت سایر حیوانات نیز برای خوراک خود بهره‌برداری می‌کردند. روحانیون برای تشخیص حلال بودن و یا حرام بودن گوشت‌های سایر حیوانات تصمیم گرفتند، آنها را با حیواناتی که برای قربانی کردن در راه خدا برگزیده بودند، مقایسه کنند و آن حیواناتی را که فروزه‌های پاکی و تمیز بودن آنها با حیوانات ویژه قربانی همخوانی و سازگاری داشت، برای خوراک اسرائیلی‌ها

حلال اعلام نمایند.

در جریان این مقایسه و برابری، حیواناتی برای خوراک اسرائیلی‌ها برگزیده شدند که تنها از نظر ظاهری و سطحی با حیوانات قربانی همخوانی و همگونی داشتند.

به هر روی، روحانیون برای تشخیص حیوانات حلال از حرام، به وضع برخی رهنمودهای کلی پرداختند و آنها را در اختیار اسرائیلی‌ها گذاشتند و آنها را آزاد نمودند تا برپایه رهنمودهای کلی یاد شده، به تمیز و تشخیص حیوان حرام از حلال پردازند. بنابراین، قواعدی که امروز در باره حلال و حرام بودن گوشت حیوانات برای استفاده حیوانات خوراکی وجود دارد، نتیجه کاربرد همین مقایسه‌های کلی و سطحی اسرائیلی‌ها برپایه رهنمودهای روحانیون می‌باشد.

کاستی بحث «فریمج» در اینست که او می‌گوید، اسرائیلی‌ها از آغاز کار چند نوع حیوان را برای قربانی کردن در راه خدا گزینش کرده بودند و برپایه و مقایسه سایر حیوانات با آنها، حیوانات حلال از حرام را تشخیص می‌دادند. اشکال این استدلال آنست که بر پایه آن ما نمی‌توانیم بدانیم، آیا اسرائیلی‌ها آن حیوانات نخستین را برپایه چه معیاری برای قربانی کردن در راه خدا گزینش کرده بودند.

«ماروین هریس»^{۶۱} Marvin Harris و «سیمونس» Simoons، راه حل دیگری برای گشودن این موضوع پیشنهاد می‌کنند. «هریس» سبب نفرت از گوشت خوک را عوامل محیطی می‌داند. بدین شرح که چون گوشت خوک سرشار از پروتئین است، افراد مردم برای خوراک خود از آن نگهداری می‌کردند. خوک‌ها معمولاً در جنگل‌ها از ریشه درختان، نباتات، گیاهان و میوه‌ها تغذیه می‌کردند. هنگامی که جنگل‌ها از بین رفتند، افراد بشر می‌بایستی بوسیله بخشی از خوراک خود، یعنی حبوبات به آنها غذا می‌دادند. بدین ترتیب، خوک به شکل یک منبع گوشتی گران برای بشر درآمد. راه حل مناسبی که برای برکنار نگهداشتن کشاورزان از تربیت و نگهداری خوک‌ها و صرفه‌جویی از مواد غذایی آنها به سود جامعه ابتکار شد، ممنوع کردن خوردن گوشت او بود. این تئوری در

حالی که بسیار هوشمندانه تهیه شده، ولی از کاستی و اشکال خالی نیست. زیرا، اگر خوک‌ها به گونه‌ای که «فرمج» گفته است، با غذاهائی که برای خوراک افراد بشر زیاد حیاتی نبود، پرورش می‌یافتند، بنابراین، روش تغذیه آنها نمی‌توانست برای کاستن از مواد غذائی مورد نیاز مردم فاجعه‌آور به‌شمار رود. نکته دیگر اینست که روشن نیست، چه اندازه از جنگل‌های موجود آن زمان و به‌چه نسبتی از بین رفتند و بدانوسیله خوک‌ها را بدون غذا گذاشتند. «دوپلن هول»^{۶۵} De Planhol، بزرگترین کارشناس جغرافی و اسلام، از دگر سو، نوشته است که تحریم خوردن گوشت خوک سبب از بین رفتن جنگل‌ها شده است. تحریم خوردن گوشت خوک سبب چریدن گوسفندان و بزها در کوهستان‌های درخت‌دار شد و بدون تردید به‌از بین رفتن جنگل‌ها که برای کشورهای خشک و یا نیمه‌خشک آن منطقه فاجعه‌آور بود، شتاب بخشید. «دوپلن هول» برای اثبات عقیده خود، سرزمین آلبانی را مثال می‌زند و می‌گوید، هنگامی که ما در آلبانی از بخش‌های مسلمان‌نشین به نواحی مسیحی‌نشین می‌رویم، مناطق سبز و درخت‌دار، بیدرنگ افزون می‌شوند. خوک‌ها حتی پس از نابودی جنگل‌ها نیز حیوانات مفیدی به‌شمار می‌رفتند.

«سیمونس»^{۶۶} می‌نویسد، تعصب بر ضد خوک و گوشت آن، بین دامدارانی که در مناطق خشک و نیمه‌خشک بسر می‌بردند، گسترش یافت. خوک‌ها، از نظر دامداری موجودات قابل توجهی نیستند، ولی برای کشاورزان بسیار مناسب به‌شمار می‌رفتند. بدین ترتیب، یک گروه از افراد به‌خوک و خوکداری تمایل داشتند و گروه دیگر از آن نفرت می‌بردند. بدون تردید، این نکته می‌تواند، رهنمود توانائی برای چگونگی اندیشه‌گری افراد مردم نسبت به‌خوک به‌دست دهد، ولی بسیاری آنها برای رسیدن به حقیقت دلیل بسنده نمی‌دانند؛ زیرا این نکته نمی‌تواند بازگوی قوانین و مقررات وابسته به‌خورد و خوراک باشد.

بسیاری از دانشمندان نیز تمایل به‌خوراکی ویژه و یا حرام کردن آنها وابسته به‌گروه‌های مردم می‌دانند. برای مثال، «ادموند لیچ»، Edmond

Leach، در این باره می‌نویسد:^{۶۷}

می‌توان گفت که کم‌وبیش، در تمام اجتماعات، غذا یکی از نشانه‌های تشخیص طبقات گوناگون اجتماعی از یکدیگر است. برخی از طبقات عقیده دارند، آنچه که آنها می‌خورند، تمیز و خوب و مفید، ولی مواد خوراکی دیگران بد و ناپاک و غیر مفید است. در اجتماعاتی که پیروان مذاهب گوناگون در کنار یکدیگر بسر می‌برند، مشاهده می‌کنیم که هر یک از آنها خوراکی‌های ویژه‌ای را مجاز و یا حرام می‌دانند. این موضوع، بویژه در هندوستان که افراد مردم با مذاهب گوناگون در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، بخوبی قابل مشاهده است.

به نظر می‌رسد که توضیحات بالا از لحاظ اینکه چرا محمد برخی از غذاها را برای مسلمانان حرام نمود، بسنده باشد. هدف محمد از حرام کردن گوشت خوک آن بود که مرز خورد و خوراک مسلمانان را از سایر مذاهب جدا سازد و برای آنها مقررات ویژه خورد و خوراک اسلامی به وجود آورد. بنابراین، تحریم خوردن گوشت خوک، هیچ ارتباطی با عادات کثیف خوکها و یا بیماری‌هایی که آنها ممکن است به افراد بشر سرایت دهند، وابسته نبوده و تازیها بهیچوجه از چنین نکاتی آگاهی نداشته‌اند.

با توجه به این واقعیت که به گونه‌ای که در این بحث گفتیم، مسلمانان سراسر دنیا از گوشت خوک نفرت دارند، اکنون به شرح استثنائی در این باره می‌پردازیم.^{۱۸} «ابن سینا» و «هالی عباس» (المجوسی)، هر دو به سبب فایده‌های پزشکی گوشت خوک به خوردن آن بسیار علاقمند بودند. «دوپلن هول» می‌نویسد، بدعتگزاران مسلمان سده‌های میانه، خوردن گوشت خوک مؤنث را مجاز می‌شمردند. بربرهای Ikhuanen و Iherrushen در شمال مراکش تا زمانهای اخیر به پرورش گوشت خوک می‌پرداختند. البته، در مراکش، مردم گوشت خوک را به گونه پنهانی مصرف می‌کردند، ولی برپایه گفته «وستر مارک» Westermarck، ساکنان مراکش برای نیرومند شدن، جگر گراز وحشی می‌خوردند. مسلمانان چین به خوردن گوشت خوک عادت دارند، ولی آترا «گوشت گوسفند» می‌نامند. گفته شده است که مسلمانان «دروز» Druse نیز به خوردن گوشت خوک می‌پردازند.

در ستایش خوک ها

خوکهای جدیدی که امروز وجود دارند و کم و بیش بیمو هستند، از نژاد خوکهای *Sus Scrofa Vitlatus* که از دوره حجر در سرزمین چین پرورش یافته اند، می باشند که تنها در سده هیجدهم وارد اروپا شده اند. «چارلز لمب» Charles Lamb، در سده نوزدهم، خوکها را ستوده و نیز یکی از فلاسفه جدید در باره فروزه های خوکها نوشته است:

بدون تردید، حیوان خوک برای میز غذا آفریده شده است... هنگامی که شما به خوکی نگاه می کنید، همانند آنست که به یک نوع خوراکی نگاه کرده باشید. خوک هر لحظه آماده است، جان از کالبد تهی کند و برای تغذیه شما خدمتگزاری نماید. افزون بر آن، گوشت خوک لذیذ بوده و هر گاه شما بیشتر روی آن کار کنید، لذیذتر هم خواهد شد. گوشت خوک یکی از دلچسب ترین خوراکیهای آشپزخانه را تشکیل می دهد، به گونه ای که تمام اندیشه های زیبایی را که زیر تأثیر آنها یهودی ها و مسلمانان، خوردن آنها حرام کرده اند، زیر پا خواهد گذاشت... بنابراین، من نمی توانم فکر کنم که نویسندگان «سفر لاریان»، هدف خدا را در باره خوک به خوبی درک کرده باشد. من حتی میل دارم فکر کنم که ما افراد بشر در خودداری از خوردن گوشت خوک، نسبت به این موجود، نمک ناشناسی و حتی کفر مرتکب می شویم.^{۶۴۱}

همجنس بازی

در حالیکه اسلام نسبت به خوردن گوشت خوک آنقدر سختگیری کرده، ولی در باره همجنس بازی آزاداندیشی بخرج داده است. از سده نوزدهم به بعد بسیاری از غربی ها به کشورهای افریقای شرقی مسلمان رفته اند، تا در باره وضع عمل همجنس بازی که در اجتماع خود آنها محکوم شده، پژوهش نمایند.

در آغاز داستان *Thin Ice* نوشته Compton Mackensie که در سال ۱۹۵۶ در باره همجنس بازی چاپ و منتشر شده، روایت کننده و دوستش به نام «هنری فورتنسکو» Henry Fortescue به مراکش می روند و «هنری» مجذوب جوانی به نام «علی» که وسایل آنها را حمل می کرده، می شود.

«هنری» به دنبال «علی» می رود تا بلکه به او دست یابد. در این جریان، نایب کنسول بریتانیا، روایت کننده را مطمئن می سازد که در آنجا آن گونه که در خارج گزافه گونی کرده اند، همجنس بازی خطری ندارد. سپس، نایب کنسول می افزاید: «با کمال شگفتی دیروز به مغز من آمد که دوست تو گویا دارای چنین تمایلی می باشد. ولی، تا آنجا که من آگاهی دارم در دنیای اسلام بین Tangier و Khyber Pass کسی داشتن چنین تمایلی را سرزنش نمی کند.»^{۶۵۰}

امپراطور «باربو»^{۶۵۱} Barbou (۱۵۳۰-۱۴۸۳)، با ظرافت ویژه ای در شرح حال خود می نویسد، هنگامی که برای سکونت در هندوستان از ناحیه Khyber Pass گذر می کرده، به پسری به نام «باربوری» دل باخته است. «ریچارد برتون» نیز آزاداندیشی اسلام را در باره همجنس بازی بویژه در Khyber Pass تأکید کرده است:

در شهرهای افغانستان و هند رفتاری که به گونه کامل در ایران نیز بدون پیشینه نیست (یعنی، همجنس بازی)، رواج دارد. افغانی ها بسیار به مسافرت های تجارتمی می روند و در کاروان هایی که افغانی ها مسافرت می کنند، گروهی پسرهای جوان وجود دارند که کم و بیش لباس زنانه دربر می کنند. این پسرهای جوان دارای چشم های مشکی، گونه های سرخ رنگ، کیسوان دراز بوده و انگشتان دست و پای خود را با حنا رنگ می کنند و زندهای مسافر نامیده می شوند.^{۶۵۲}

«برتون» از عمل ناهنجار همجنس بازی که از ایران تا مراکش رواج دارد، مثالهای دیگری آورده که ما از ذکر آنها خودداری کرده و بجای آن به شرح آخرین مثال از رواج همجنس بازی و آزاداندیشی که یکی از نژادشناسان به نام «کلین» Cline، در سال ۱۹۲۶ در باره مصر غربی در واحه Siwah به رشته نگارش در آورده، می پردازم. «کلین» می نویسد: «تمام مردان عادی [Siwah] به همجنس بازی مبادرت می کنند... بومی های این ناحیه از انجام این عمل احساس شرم ندارند، بلکه در باره همجنس بازی همانند عشق و تمایل به زن سخن می رانند و نزاعها و کشمکش هایی که بین بسیاری از آنها، اگر نه بیشتر آنها وجود دارد، بر

سر رقابت در انجام این عمل به وجود می آید^{۶۵۳} ازدواج بین مردها و پسرها با تشریفات بزرگ و شادی‌های بسیار جشن گرفته می‌شود و بهائی که برای یک پسر جوان پرداخت می‌شود، پانزده برابر بهائی است که برای یک دختر پرداخت می‌گردد.

اگرچه، برخی از دانشمندان نظر قرآن را در باره همجنس‌بازی حد اکثر کم و بیش ملایم و یا حتی مبهم می‌دانند، ولی من با توجه به آیه‌های زیر باور دارم که قرآن این عمل را تا حدودی محکوم کرده است: آیه ۱۶ سوره نساء می‌گوید: «اگر دو مرد بین شما مرتکب چنین عمل ناپسندی شوند، هر دوی آنها را مجازات کنید.»

آیه‌های ۸۰ و ۸۱ سوره اعراف: «و لوت به قوم خود گفت، آیا عمل زشتی انجام می‌دهید که پیش از شما هیچکس به آن دست نزده است؟ شما زنان را ترک کرده و با مردان سخت شهوت می‌رانید، آری که شما قومی فاسد و نابکارید.»

آیه ۱۶۵ سوره شعرا: «آیا شما زنان را رها کرده و با مردان این عمل زشت را انجام می‌دهید؟ براستی که شما مردمی متجاوز و نابکار هستید.»

آیه ۵۵ سوره نعل: «و لوت به قومش گفت، آیا شما با وجود اینکه می‌دانید این عمل زشت است، به ارتکاب آن می‌پردازید و بجای اینکه زنان را برای عمل جنسی گزینش کنید، در پی مردان می‌روید؟»

ما از مجازاتی که الله برای قوم لوت تعیین کرد، و آنها را به گونه کامل نابود کرد (آیه ۱۶۶ سوره شعرا)، می‌دانیم که قرآن برای همجنس‌بازی مجازاتی سخت مقرر کرده است. با این وجود، هنگامی که به آیه ۲۴ سوره طور قرآن که به شرح لذت‌های بهشت پرداخته توجه می‌کنیم؛ مفهوم عمل همجنس‌بازی و مجازات آن، شکل دیگری پیدا می‌کند و مبهم می‌شود. این آیه (آیه ۲۴ سوره طور)، می‌گوید: «و در بهشت پسران جوانی در انتظار [مسلمانان مؤمن] هستند که مانند مرواریدهای اصیل می‌باشند.»

آیه ۱۷ سوره واقعه: «و پسرانی که جوانی آنها همیشگی و ابدی است با کوزه‌ها و جامه‌های پر از شراب در خدمت [مسلمانان] خواهند بود.»

آیه ۱۹ سوره انسان: «و به [مسلمانان مؤمن] پسران زیبایی خدمت می‌کنند»

که چون به آنها بنگری، مانند مرواریدهای غلطان خواهند بود.»

و اکنون پرسش اینست که آیا وظیفه این پسران زیبا در بهشت چیست؟ آیا وظیفه آنها تنها اینست که به مسلمانان مؤمن خدمت کنند و یا اینکه مسلمانان مؤمن می‌توانند با آنها عمل عشقبازی نیز انجام دهند؟ اگر حکم قرآن در این باره مبهم و ناروشن است، ولی بر عکس حدیث‌های اسلامی به‌گونه کامل و روشن، عمل همجنس‌بازی را با نهایت سختی به مجازات مرگ محکوم کرده‌اند. محمد عمل همجنس‌بازی را بسیار زشت و ناپسند می‌داند و برای هر دو طرف همجنس‌بازی مجازات اعدام مقرر کرده است.

با این وجود، باید دانست که بر پایه نوشتارهای تاریخ‌نویسان مشهور و معتبر عرب، محمد خود با جوان بسیار زیبایی که «دحیه بن خلیفه کلبی» نام داشته و زیبایی او بین تازی‌ها ضرب‌المثل بوده، روابط مشکوکی داشته است. زمانی که روانشاد دکتر محمد معین، نویسنده شش جلد فرهنگ معین و نیز پژوهشگر والارچی که فرهنگ دهخدا زیر نظر او تنظیم و چاپ شد، آخرین روزهای عمر خود را در یکی از بیمارستان‌های لندن می‌گذرانید، مترجم این کتاب برای عیادت او به آن بیمارستان رفته بودم. نامبرده به من اظهار داشت، کتاب جامعی در باره «دحیه کلبی» به رشته نگارش در آورده، ولی افسوس که بروز بیماری و البته سایر عوامل بازدارنده، مانع انتشار آن کتاب شده است. مترجم، پافشاری کردم، هر گاه امکان دارد پژوهش خود را در اختیار من بگذارد، تا به هر شکلی که او بخواهد آنرا چاپ و منتشر کنم. دکتر معین، کمی به اندیشه فرو رفت و سپس، پاسخ داد. امکان انجام این کار را به سبب اشکالات غیر قابل توضیح فراهم نمی‌بیند. به هر روی، تردید نیست که محمد با این جوان زیبا روابط مشکوکی داشته و ملا محمد باقر مجلسی در صفحه ۲۰، جلد هشتم کتاب بحار الانوار فی اخبار الاسمه الاطهار، نوشته است، محمد دستور داده بود، هر زمانی که «دحیه کلبی» نزد او بوده، کسی به حضورش وارد نشود. الواقدی در کتاب المغازی، ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه و ابن کثیر در کتاب فضائل القرآن نوشته‌اند که محمد

اظهار داشته است. جبرئیل برخی اوقات به شکل «دحیه کلبی» بر او ظاهر می شده است. برای آگاهی بیشتر از روابط مشکوک محمد بن عبدالله و «دحیه کلبی» به فصل اول کتاب شیعه‌گری و امام زمان، نگارش مترجم این کتاب نگاه فرمائید. «تمام این پاراگراف باز نمود مترجم است.»

مکاتب گوناگون اسلام در باره کیفر همجنس‌بازی، مجازات‌های متفاوت مقرر کرده‌اند. «ابن حنبل» و پیروانش پافشاری می‌کنند که مرتکب عمل همجنس‌بازی باید بوسیله سنگسار کشته شود. ولی سایر مذاهب، برای مجازات این عمل، یکصد ضربه شلاق تعیین کرده‌اند.

ما شواهد و مدارک تاریخی و وابسته به زبان‌شناسی بسنده در دست داریم که همه نشان می‌دهند که همجنس‌بازی در عربستان پیش از اسلام نیز وجود داشته است.^{۶۵} شواهد و مدارک یاد شده بویژه در سده هفتم بسیار بسیار غنی است. خلفای نخستین اسلام، همجنس‌بازی را به گونه سخت بوسیله سنگسار کردن، سوزانیدن و پرتاب کردن مرتکب عمل زنا از بالای مناره‌ها به پائین و غیره مجازات می‌کردند. ولی، باید دانست که بسیاری از خلفای عباسی خودشان همجنس‌باز بودند. این افراد عبارت بودند از: الامین (خلافت در سال ۸۰۹)؛ المعتصم (۸۳۳)؛ اقلید ابراهیم (۸۷۵)؛ عبدالرحمان (۹۱۲)، در کوردوبا؛ و صلاح‌الدین بزرگ (۱۱۶۹) که بمناسبت جهاد در جنگ‌های صلیبی مشهور است. و اما «هنری پرس» Henry Peres، می‌نویسد، در پهنه اسپانیای مسلمان در سده یازدهم، عمل همجنس‌بازی در دربار تمام فرمانروایان ملوک الطوائفی مرسوم بوده است. برای اثبات رواج همجنس‌بازی در دربار خلفای عباسی، کافی است به عشق‌المعتمد به «ابن عمار» و یکی از غلام بچه‌هایش به نام «سیف»؛ عشق‌المتوکل به یک پسر جوان؛ عشق «رفیع‌الثوله»، پسر «معتسکم» به یکی از مستخدمین جوانش که نامش معلوم نیست؛ عشق «المؤمن» در شمال شرقی اسپانیا به یکی از غلام بچه‌های مسیحی‌اش اشاره کنیم.

همجنس‌بازی در تمام بخش‌های اجتماع از مدرسه‌ها گرفته تا سازمان‌های برادری رواج داشت. در گرمابه‌ها که مرکز دیدار همجنس

بازان با یکدیگر بود؛ نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و تصویرهای جنسی اسلامی، همه جا به چشم می‌خورد. فحشاء همجنس بازی نیز در بیشتر شهرهای بزرگ معمول بود و پسران جوان اغلب خودشان را با گرفتن پول در اختیار مسافران هتل‌ها قرار می‌دادند.

بزرگترین دلیل و مدرکی که ما برای رواج همجنس بازی در دست داریم، چکامه‌های شعراست. برخی از بزرگترین چکامه‌سرایانی که به زبان عربی چکامه سروده‌اند، اغلب عشق به همجنس را به روشنی و صراحت غیر قابل پنداری ستوده‌اند. برای آگاهی بیشتر از این امر به چکامه‌های «ابونواس» در کتاب *باغ معطر*^{۶۵۵} مراجعه فرمائید. در کتاب *هزار و یکشب* نیز چکامه‌هایی همراه با داستان‌های شرم‌آوری در باره همجنس بازی وجود دارد که به «ابونواس» نسبت داده شده است.

اگرچه، ما این بحث را بیشتر به همجنس بازی مردان ویژگی دادیم، ولی مدارک و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد، همجنس بازی بین زنان نیز به اندازه این عمل در مردان وجود داشته است. در کتاب *باغ معطر فصلی* نیز به عمل همجنس بازی بین زنان ویژگی داده شده است.^{۶۵۶} گذشته از هر دلیل اجتماعی، روانی و بیولوژیکی که ممکن است، سبب همجنس بازی در اجتماعات اسلامی شده باشد، بدون هیچ تردیدی، می‌توان گفت که اندازه و گسترش این عمل ناهنجار در اجتماعات اسلامی چنان رواجی داشته که حتی پندار آنهم در غرب مسیحی وجود نداشته است.

ارزشیابی پایانی از محمد بن عبدالله

بدون تردید محمد یکی از مردان بزرگ تاریخ به شمار می رود، زیرا اگر او در دنیا وجود نمی داشت، تمام تاریخ بشر با آنچه که هست متفاوت می بود. ولی به گونه ای که «پاپر» می نویسد: «اگر قرار باشد، تمدن بشر ادامه یابد، ما باید عادت احترام گزاری به مردان بزرگ را کنار بگذاریم. زیرا مردان بزرگ اشتباهات بزرگ مرتکب می شوند.»^{۶۵۷} اگر چه، مسلمانان، محمد را فردی پاک و بیگناه می دانند، ولی او هیچگاه خود را از گناه پاک نمی دانست و ادعای کامل بودن نیز نکرد. «تور آندره» نوشته است: «این حقیقت که محمد هیچگاه خود را فرد کامل و بیگناهی به شمار نیاورد، یکی از دوست داشتنی ترین فروزه های او می باشد. محمد، همیشه از کاستی های خود آگاه بود و می دانست مرتکب اشتباه شده است. محمد دارای جذبه بزرگی بود و در پیش از یک بنمایه می خوانیم که او با لبخندهای جاذبه دارش قادر بود، ایمان و مهر مردم را به خود جلب کند. همچنین، او یک رهبر نظامی نابغه و یک سیاستمدار بسیار توانا بوده است. و اما، دست آوردهای او چه بوده است؟ «منتگمری وات»، یکی از دانشمندان غربی که در حد پرستش، محمد را ستایش می کرد، دست آوردهای محمد را بدین شرح کوتاه می کند: «محمد دارای استعداد پیش بینی بود و بخوبی به ریشه های ژرف مذهبی و تشنجات اجتماعی و ناآرامی های موجود آن زمان در مکه پی برد و با عقاید مذهبی که به وجود آورد، موفق شد، ناآرامی های یادشده را در چارچوب گسترده ای قرار دهد

و تا حدودی آنها را حل نماید.^{۶۵۸}

و اما بی‌مناسبت نیست، در اینجا از بحث باز ایستیم و ببینیم «وات» در باره محمد چه گفته است. ما در پیش گفتیم، «باسکت» و «کروز»، این عقیده را که مکه در زمان محمد دچار یک بحران معنوی شده بود، رد می‌کنند. «مارگولیوت»، هم پنجاه سال پیش از «وات» به باورهای محمد در باره مکه اعتقاد داشته، ولی بعدها خودش آنها را رد کرده است. «مارگولیوت»^{۶۵۹} می‌نویسد، اعتقادات تازی‌های پیش از اسلام آنقدر کامل بود که در ورای نیازهای معنوی آنها قرار داشت و دلیلی نیز در دست نیست که در آن زمان مکه دچار ناآرامی‌های اجتماعی بوده است:

دلیلی نیست، ثابت کند که تازی‌های در آن زمان، دارای کمبود عقاید مذهبی بوده‌اند. خدا، یک موجود پنداری است که می‌تواند هم برای انسان نیکی به وجود آورد و هم می‌تواند زیان آور باشد؛ و تمام مدارک و شواهد نشان می‌دهند، تازی‌ها که از دنیای بزرگ آنزمان ناآگاه بودند، از ته دل باور داشتند که خدایان و یا الهه‌هایشان می‌توانند برای آنها هم سبب نیکی شوند و هم موجب زیان... بنابراین، تا آنجائی که عواطف مذهبی افراد مشرک پیش از اسلام نیاز داشت با داشتن این عقاید راضی و خورسند بودند و کمبودی احساس نمی‌کردند. سنگ‌نشته‌های تازی‌های مشرک نیز نشان می‌دهد که آنها نسبت به خدایان خود مهر و قدردانی بسیار داشتند.

پرفسور «وات» ادامه می‌دهد: «عقاید و اندیشه‌های محمد برای مردم عربستان، او را به شکل یک رهبر درآورد و قدرتی که او در این راستا کسب کرد، بنیادش بر نهاد مذهب قرار داشت و نه طایفه. در نتیجه قدرت و جایگاهی که محمد در میان مردم به دست آورد، طوایف و قبایلی که در امور دنیوی رقیب یکدیگر به شمار می‌رفتند، همه او را به مقام رهبری مورد پذیرش قرار دادند. این موضوع نیز به نوبه خود اجتماعی به وجود آورد که افراد آن اختلافات خود را با یکدیگر کنار گذاشتند و صلح و صفا را پیشه ساختند.»^{۶۶۰}

باور من آنست که عقیده «وات» در باره دست‌آوردهای محمد دادگرانه نبوده و افزون بر آن، او تئوری و عمل را با یکدیگر در آمیخته است. به گونه‌ای که «گلد زیهر» نوشته است: «محمد نخستین فردی از نوع خود

بود که به مردم مکه و سران لجام گسیخته صحرای عربستان اظهار داشت که بخشش و گذشت نه تنها نشانه ناتوانی انسان نیست، بلکه دلیل پاکدامنی اوست و نیز بخشیدن ستم و بیدادگری دیگران، نه تنها خلاف [مروت] نیست، بلکه بالاترین درجه مروت است و با این گفته خود را در راه الله انداخت.^{۶۶۱}

محمد، با پافشاری روی ثوری بخشش و گذشت موفق شد افراد قبایل و طوایف گوناگون عربستان را ترغیب کند، این عقیده را بپذیرند که از این پس، اسلام بجای پیوندهای قبیله‌ای و طایفه‌ای، عامل یگانگی و پیوستگی اجتماع خواهد بود. زیرا، صدها سال بود که قبایل و طوایف عربستان به سبب کینه‌ها و دشمنی‌ها و حس انتقام‌جویی با یکدیگر مبارزه و نبرد می‌کردند و یکدیگر را نابود می‌ساختند. محمد به مردم عربستان آموزش داد که تمام افرادی که به اسلام تن در دهند، در برابر الله یکسان و مساوی می‌باشند. شوربختانه، ثوری یک چیز و عمل چیز دیگری است و محمد به آموزش‌هایی که به‌تازگی می‌داد، خود عمل نکرد. زیرا، اعمال و رفتاری که او بکرات بر ضد یهودی‌ها، ساکنان مکه و ربایش انجام داد، ناشی از احساسات دشمنانه و ستمگرانه‌اش بود و هیچ نشانی از گذشت و بخشش در آنها مشاهده نمی‌شد. «بخاری»^{۶۶۲} Bukhari، نوشته است:

برخی از افراد طایفه Ukl به مدینه آمدند و اسلام آوردند، ولی هوای مدینه به آنها نساخت و از اینرو، در صدد ترک مدینه برآمدند. محمد دستور داد آنها به محلی که شترهای صدقه‌ای وجود داشتند، بروند و برای بهبودی شیر شتر بیاشامند. آنها این عمل را انجام دادند و بهبودی حاصل کردند. ولی، پس از آن از اسلام برگشتند و شترها را دزدینند و با خود بردند. محمد گروهی از پیروانش را به دنبال آنها فرستاد و در نتیجه آنها دستگیر و به مدینه آورده شدند. محمد دستور داد، دست و پاهای آنها را قطع کردند و چشمتان را نیز از حلقه درآوردند. چون در نتیجه قطع دست و پا و بیرون آوردن چشم‌ها، خون از بدن آنها جاری شد، محمد در بند آوردن خون آنها اقدامی نکرد و آنقدر از آنها خون رفت تا مردند.

«ویلیام مویر»^{۶۶۳} برخی دیگر از شرارت‌ها و ستمگری‌های محمد را

به شرح زیر از تاریخ‌نویسان بزرگ عرب، مانند ابن اسحاق و طبری که نوشته‌هایشان به اصالت و درستی مشهورند، چنین کوتاه کرده است:

محمد هیچگاه نسبت به دشمنانش که از تسلیم شدن به او خودداری می‌کردند، نرمش و اعتدال و بزرگمنشی نشان نمی‌داد. در جنگ بدر، روی بدن قریشیانی که کشته شده بودند با رفتار وحشیانه‌ای شادی می‌کرد و دستور داد، چند نفر از اسیرانی را که مرتکب هیچ گناهی نشده و تنها مشکوک به مخالفت با او بودند، اعدام کنند. در جنگ خیبر، دستور داد، ابتدا رهبر یهودیان «کنانه بن ربیع» و عموزاده‌اش را شکنجه کنند تا آنها محل پنهان کردن جواهرات طایفه خود را اقرار کنند و چون نتوانست با شکنجه‌های غیر انسانی که به آنها داد، به هدفش برسد، دستور داد، هر دوی آنها را به بهانه اینکه جواهرات طایفه خود را از روی عمد و خیانت پنهان کرده‌اند، اعدام کنند. سپس، همسر رهبر یهودیان را که «صفیه» نام داشت، همانشب به خیمه خود برد و او را به زنان حرمسرایش افزود. در مورد دیگری، محمد دستور داد، دارائی‌های دو طایفه از یهودی‌های مدینه را از آنها گرفتند و از مدینه اخراجشان کردند. طایفه سؤم یهودی‌ها را نیز که همسایه طوایف یاد شده بودند، دستور داد مردانشان را که به چندین صد نفر می‌رسیدند، جلوی چشمان خودش با خونسردی قضایی کند، سپس زن و فرزندان‌شان را اسیر کردند و به معرض فروش گذاشتند.

سرانجام، «وات» به گونه نابخردانه‌ای می‌نویسد، در سایه رهبری محمد، طوایف عربستان با یکدیگر در صلح و صفا می‌زیستند. مثالی که در بالا در باره ستمگری محمد ذکر شد، بزرگترین دلیل این واقعیت است که تمام طوایف عربستان به رهبری محمد گردن نهادند. «گلد زیهر» بخوبی نشان می‌دهد که مدت‌های درازی، پس از اینکه اختلاف و دشمنی بین طوایف بوسیله اسلام محکوم شد، رقابت و دشمنی بین آنها ادامه داشت. تردید نیست که محمد پس از مرگ، ملت یگانه و پیوسته‌ای را از خود بجای نگذاشت. بزرگترین دلیل این امر، جنگ‌هایی است که پس از درگذشت محمد بر سر جانشینی او روی داد. به گونه‌ای که می‌دانیم، خلفای دوم (عمر)، سوم (عثمان) و چهارم (علی بن ابیطالب)، همه به دست مخالفانشان کشته شدند. ترور عثمان، خلیفه سوم در سال ۶۵۶

به هرج و مرج و خونریزی بزرگی منتهی شد و بهمین دلیل، کشته شدن عثمان، «باب المفتوح» نامیده شده است (یعنی، جنگی که در جنگ‌های داخلی را گشود).

به گونه‌ای که «مارگولیوت» نوشته است: «بدون تردید، محمد آرزو داشت همانگونه که سیستم زندگی مردان طایفه در درون طوایف پیشین حرمت و احترام داشت، به همانگونه نیز زندگی مسلمانان در داخل دنیای اسلام دارای ارزش و شایستگی باشد؛ ولی در انجام این هدف با شکست روبرو شد؛ زیرا جانشینان او برضد یکدیگر به جنگ‌های داخلی دست زدند و در تاریخ اسلام سرشار از مواردی است که اجتماعات اسلامی و خانواده‌هایی که خود را از نسل محمد می‌دانستند، قربانی کشتارهای دسته‌جمعی، رهبران اسلام شدند.»^{۶۱۴}

«وات» ادامه می‌دهد: «برای اینکه نیروی جنگخواهانه تازی‌ها، سبب اغتشاش و بی‌نظمی در جامعه اسلام نشود، تئوری جهاد و یا جنگ مقدس به وجود آمد تا برپایه آن نیروهای جنگخواهانه تازی‌ها، به سوی خارج و برضد غیر مسلمانان به کار گرفته شود.»^{۶۱۵}

«وات»، در ستودن تئوری گسترش طلبی تازی‌ها و ایجاد امپریالیسم اسلامی تنها نیست. بدیهی است که امپریالیسم در دوره کنونی زیاد مورد بحث و توجه نیست، ولی کمتر کسی است که گسترش طلبی اسلامی را که منتهی به آنهمه مرگ، ویرانی و نابودی شد و ما در فصل پیش، به شرح آن پرداختیم، سرزنش و محکوم نکند. حال چگونه «وات» اصل جهاد را که هدف آشکارش نابود کردن مشرکین، کشتار غیر مسلمانان و تصرف زمین‌ها و دارائی‌های دیگران بوسیله نیروهای نظامی است، یک دست‌آورد اخلاقی قابل ستایش می‌داند، من از آن سر در نمی‌آورم.

راست کرداری محمد

در باره درستی و راست کرداری محمد، مقدار بسیار زیادی مرکب به گونه ناروا حرام شده است. آیا برآستی محمد یک انسان دغلكار و فریبگر و کلاهبردار بود و یا اینکه او پاکدلانه فکر می‌کرد، متونی که صفحه‌های

قرآن را پر کرده، الهامات مستقیم خداوند به او بوده است؟ حتی اگر ما به صداقت و پاکدلی محمد ایمان کامل داشته باشیم، معلوم نیست که این امر تا چه اندازه می‌تواند در داوری ما نسبت به شخصیت و فروزه‌های او مؤثر باشد. انسان ممکن است با صداقت به اندیشه‌ها و باورهای ایمان داشته باشد که آنها نادرست و بی‌پایه هستند. مهمتر اینکه شخصی ممکن است با پاکدلی به عقاید و اندیشه‌های غیر اخلاقی و یا بدون ارزش اعتقاد داشته باشد. برخی از افراد نژاد پرست، با صداقت اندیشه باور دارند که کلیمی‌ها باید نابود شوند. اکنون نکته آنجاست که چگونه صداقت و پاکدلی این افراد، در داوری اخلاقی ما برای محکوم کردن عقاید و باورهای آنها تأثیر می‌گذارد؟ به نظر می‌رسد که صداقت و پاکدلی در «دفاع دیوانه‌گونه‌ای» که وکلای دادگستری در دادگاهها برای تبرئه کردن موکلان تبهکار و فاسد خود به کار می‌برند، شبیه به موضوع مورد نظر ما باشد. هر گاه بخواهیم در باره این موضوع با خوش بینی بی‌نهایت به رفتار و کردار محمد بنگریم، باید بگوئیم که او دچار خودفریبی شده است و این موضوعی است که حتی دانشمندی مانند «وات» که از هواخواهان پروپاقرص محمد بوده، در باره او تشخیص داده است. زیرا «وات» می‌نویسد: «روشن است که حتی اگر ما با خوش بینی فرض کنیم، الهاماتی که محمد ادعا کرده به او شده، در راستای تحقق آرمانهایش بوده و خودخواهی‌های او را برآورده کرده و از اینرو نتوان او را دغلباز و نادرست خواند؛ با این وجود، همین امر نشان می‌دهد که به آرمانها و خواسته‌هایش به بهانه اینکه الهامات الهی بوده، جامه عمل پوشانیده و بدینوسیله دست به خودفریبی زده است.»^{۱۱۱} به گفته دیگر، اگر محمد در انجام رفتار و کردارش با پاکدلی و صداقت رفتار کرده، با انجام اینهمه اعمال نابجائی که مرتکب شده، به گونه باورناکردنی خود فریبی کرده و هر گاه در گفتار و رفتارش صادق و درست‌منش نبوده، بنابراین او یک شیاد بوده است. مدافعان اسلام که گفته‌اند، محمد یک سیاستمدار دانا، یک رهبر واقع بین، یک قانونگزار خردمند و یک انسان شناس کامل بوده، اکنون نمی‌توانند به گونه ناگهانی ادعا کنند که او در اندازه غیر قابل پندار

مرتکب خودفریبی شده است. بنابراین، نتیجه‌ای که ناگزیر از بررسی واقع‌بینانه زندگی محمد و اعمال و رفتارش به دست می‌آید، آنست که او آگاهانه به ساختن و جعل کردن الهاماتی که ادعا کرده است، از سوی الله به‌وی شده، دست زده تا بوسیله آنها به خواست‌های خود و سر و صورت دادن به امور حکومتی که بر عهده گرفته، جامه عمل بپوشاند. از دگرسو، هیچکس نمی‌تواند به گفته آنهمه دانشمندی که باور دارند تا زمانی که محمد در مکه بود، در رفتار و کردارش راستگوئی و صداقت به کار می‌برد، ولی هنگامی که به مدینه رفت، به گونه ناکهانی اعمال و رفتارش تغییر کرد، کوچکترین تردیدی به خود راه دهد. «ویلیام مویر»^{۶۷} زندگی و اعمال و رفتار محمد را در مدینه استادانه به شرح زیر کوتاه می‌کند:

همانگونه که اصول و احکام مذهبی بلید از آسمان به زمین و پیامبر وحی شود، به همان ترتیب نیز وی ادعا می‌کرد، برای روش و کردار سیاسی او نیز از آسمان به‌وی وحی می‌شود و آنچه که از لحاظ سیاسی و کشورداری انجام می‌دهد، از سوی الله به‌وی الهام می‌گردد. در این راستا، محمد به جنگ‌های گوناگونی دست زد، فرمانهای کشتار و اعدام صادر نمود و سرزمین‌هایی را فتح و وانمود کرد که تمام این اقدامات را به فرمان الله انجام می‌دهد. محمد در این راه تا آنجا پیش رفت که ادعا کرد، آنچه را که در زندگی شخصی‌اش به‌انجام می‌رساند، نه تنها الله اجرای آنها را فرمان می‌دهد و یا تصویب می‌کند، بلکه حتی او را در انجام آن اعمال ترغیب و تشویق نیز می‌نماید. برای مثال، الله محمد را مجاز کرد، همسران بسیاری برای خود انتخاب کند. الله، در سوره تحریم در عشق‌بازی محمد با ماریه قبطیه که نخست برده‌اش بود، دخالت کرد و به محمد اجازه داد، برخلاف عهدی که کرده بود با ماریه همبستر شود. همچنین، الله در باره شور عشقی محمد نسبت به زینب، همسر پسر خوانده و دوست محرم و صمیمی‌اش پیام فرستاد و ضمن آن از اینکه محمد به ندای وجدان و شرافتش گوش داده و از ازدواج با زینب همسر پسر خوانده‌اش خودداری کرده، او را سرزنش نمود و فرمان داد، زینب از شوهرش زید که پسر خوانده محمد بود طلاق بکیرد و به ازدواج محمد درآید. هرگاه ما فکر کنیم که محمد با شنیدن فرمانهای یادشده، زیر اثر توهمات بی‌پایه قرار

گرفته و با نهایت شرافتمندی آنها را وحی‌های الهی احساس کرده، برآستی که او باید قربانی احساسات شکفت‌انگیزی شده باشد که مانند آن تا کنون یوسپله هیچ فردی در این دنیا تجربه نشده است.

محمد در مدینه برای کوچکترین رویداد بی‌اهمیتی که پیرامونش رخ می‌داد، از سوی الله آیه و وحی و الهام می‌آورد. گفته شده است، عمر که بعدها به مقام خلافت رسید، زمانی نزد محمد رفت و از اینکه او در حق یکی از دشمنانش به نام «عبدالله بن ابیه» دعا کرده، اعتراض نمود. پس از اینکه عمر به اعتراض خود دست زد، به این فکر افتاد که آیا او در نكوهش کردن عمل محمد در باره دعا کردن به یکی از دشمنانش، زیاد از مرز خود تجاوز نکرده است؟ در این اثنا، ناگهان محمد الهامی را از سوی الله بازگو کرد که می‌گوید: «در باره هیچیک از آنها هر زمانی که بمیرند، نه دعا کن و نه اینکه حتی روی گورش بایست.»

بنیوی است که این رویداد، هیچ شک و تردیدی در درستی وحی برای عمر ایجاد نکرد، ولی برای ما تردید نیست که محمد با وانمود کردن به اینکه الله چنین الهامی برای او فرستاده، بر آن بوده است که به گونه رسمی یا پیشنهاد عمر موافقت کند، زیرا فکر کرده است که عقاید همگانی مردم نیز با این موضوع موافقت دارد. در مورد دیگری، عمر (و یا یکی دیگر از نزدیکان محمد)، فکر کرد که بهتر است برای خودداری از پیروی از آداب و رسوم مذهبی یهودی‌ها و مسیحی‌ها، پیش از برگزاری نماز، اذان گفته شود و مسلمانان برای برگزاری نماز فراخوانده شوند و این موضوع را به محمد پیشنهاد کرد، ولی بزودی فهمید که محمد از پیش برای دریافت الهامی در راستای اجرای این روش، در انتظار جبرئیل بوده است. در سه مورد دیگر، عمر پیشنهادهای به محمد ارائه داد و محمد به‌وی پاسخ داد که هم اکنون الهامی از آسمان برای او رسیده که در بردارنده همان پیشنهاد بوده و حتی واژه‌های به‌کاررفته در آن وحی نیز همان واژه‌هایی بوده که عمر پیشنهاد کرده بود. عمر از شنیدن این پاسخ، بدون اینکه هیچ اندیشه‌ای در باره شیادی‌های محمد بکند، از اینکه اندیشه‌های او و الله با یکدیگر همخوانی دارند به وجد آمد و احساس غرور کرد. سایر پیروان محمد، سادگی و زودباوری عمر را نداشتند، ولی از مخاطرات مسخره کردن قرآن

آگاه بودند و جرأت زیر پرسش بردن پیامبری محمد و متون قرآن را به خود نمی‌دادند. برخی اوقات، مسلمانان بر سر متون قرآن با یکدیگر کشمکش و مجادله می‌کردند. بدین شرح که برخی می‌گفتند، این آیه با این متن برای آنها خوانده شده و بعضی دیگر اظهار می‌کردند که آنرا با متن متفاوتی شنیده و هر یک مدعی بود که متن او درست است. محمد که هیچگاه خود را در چنین مواردی نمی‌باخت، با اعتماد به نفس به افراد یاد شده، می‌گفت که متون قرآن با در حدود هفت متن به او وحی شده است.^{۶۶}

«برتراند راسل» نوشته است: «هنگامی مردم و ملت‌ها قربانی زیباترین فریب‌ها می‌شوند که فکر کنند، فردی از هموعان آنها از سوی خدا مأمور شده است، با دستور گرفتن از آسمان آنها را کنترل نماید.»^{۶۷} چنانکه در بالا گفتیم، اگر محمد با پاکدلی قربانی خودفریبی بیمارگونه خود شده باشد، شوربختانه، هم او و هم مسلمانان از این فریب رنج برده‌اند. یکی از نمادهای این فریب آن بود که تنها مسلمانان رستگار خواهند شد و هرگاه کسی به اسلام در نیاید، رستگاری برای او در اندیشه و پندار نیز وجود نخواهد داشت. و اینکه الله تنها مسلمانان را از بین تمام ملت‌های جهان برگزیده است تا این پیام را به بشریت برسانند.

اصلاحات اخلاقی

یکی از اقدامات مثبت محمد، از بین بردن رسم پیشین زنده‌به‌گور کردن کودکان مؤنث در عربستان بود. ولی، چون ما آگاهی‌های بسنده از چگونگی وضع زندگی زنان در عربستان پیش از اسلام نداریم، داوری در باره اینکه آیا او چگونگی زندگی زنان را نیز اصلاح کرد، کاری است مشکل. به هر روی، برخی از دانشمندان نوشته‌اند، وضع زنان در اسلام، بمراتب بدتر از چگونگی زندگی آنها در دوره‌های پیش از اسلام بوده است. «پرون» Perron در کتاب بسیار جالب خود زیر فرنام *Femmes Arabes* *Avant et Depuis L'Islamisme* نوشته است که چگونگی وضع زنان پس از اسلام با شتاب به وخامت گرائید و آنها جایگاه معنوی و ارزش انسانی خود را در اجتماع از دست دادند. او در این باره نوشته است:

«زنان پیش از اسلام دارای توانائی‌های اجتماعی و آزادی عمل بودند، ولی اسلام برخی از مزایا و بخشی از حقوق طبیعی آنها را از بین برد. زن مشرک تازی پیش از اسلام، از نظر انسانی فردی آزاد بود و می‌توانست در باره محل ازدواج خود تصمیم بگیرد و آنقدر صبر کند تا شوهر دلخواهش را برپایه عواطف معنوی و پیوندهای اجتماعی‌اش، بیابد و او را برای خویش گزینش کند.»^{۱۷۰}

به هر روی، از انصاف و خرد دور است، از ذکر این نکته خودداری کنیم که برخی از دانشمندان مانند «باسکت»، عقیده دارند که محمد برای اصلاح وضع زنان کوشش نمود، ولی این برنامه را تا پایان دنبال نکرد. به گونه‌ای که «لین پول» نوشته است: «محمد بمراتب بهتر از آنچه که عمل کرد، می‌توانست برای بهبود وضع زنان اقدام کند.» بدون تردید، در اسلام، زنان از لحاظ دارائی و اموال با مردان یکسان هستند، ولی از هر نظر دیگر، زن در اسلام، پست‌تر از مرد به‌شمار آمده است.

«باسکت»، به عمل فاجعه‌باری که محمد با زناشویی با عایشه مرتکب شد، اشاره کرده و می‌نویسد، محمد در زمانی که عایشه تنها ۹ سال داشت با او ازدواج کرد و این رسم زناشویی با بچه‌ها تا به امروز ادامه یافته و نتایج اندوه‌باری به وجود آورده است. و بدبختی آنجاست که مسلمانان کراحت دارند از رسم و عادت‌های که بوسیله پیامبرشان ایجاد شده، انتقاد کنند.

محمد، همچنین نهاد دیگری به وجود آورد که به مصائب و مشکلات بسیاری انجامید و آن کفاره دادن برای سوگنداست.

آیه ۹۳ سوره نحل، تنها دستور می‌دهد که هر کس سوگند خورد باید به آن وفادار بماند، ولی آیه ۹۱ سوره مائده این قاعده را اصلاح کرده و می‌گوید، هر گاه، کسی سوگند بخورد و آنرا بشکند، باید با انجام عمل دیگری کفاره بدهد و در آیه دوم سوره تحریم، قاعده آیه ۹۱ سوره مائده تأکید شده و در موردی به کار رفته که خود محمد درگیر شده و آن نیز همخوابگی او با «ماریه قبطیه» در رختخواب صفیه بوده است... حکم این آیه‌ها به گونه‌ای تنظیم شده که هیچ سوگندی را نمی‌توان نكهنداری کرد و نسبت به آن وفادار ماند، زیرا، نه تنها قرآن آشکارا می‌گوید، انجام برخی اعمال نیکو را

می‌توان جانشین شکستن سوگند نمود، بلکه خود محمد گفته است، اگر فردی که سوگند خورده، متوجه شود، عمل دیگری وجود دارد که نسبت به موضوع سوگند می‌تواند برتری داشته باشد، او می‌تواند با انجام آن عمل، سوگند خود را بشکند و در برابر آن کفاره پردازد.^{۱۷۱}

گذشته از آن، زندگی محمد سرشار از تضادها و تناقضات می‌باشد و این تضادها نشان می‌دهند که محمد در هر لحظه آماده بوده است تا اصول و عقاید ایمانش را به‌بهای تأمین قدرت شخصی و منافع سیاسی‌اش زیر پا بگذارد. برای مثال، در هنگام پیمان‌نامه صلح حدیبیه، هنگامی که محمد مشاهده کرد تا از عنوان «پیامبر الله» دست بردارد، قریشی‌ها تن به امضای پیمان‌نامه نخواهند داد، به آسانی حاضر شد از عنوان خود بگذرد و آنرا از پیمان‌نامه حذف کند. و یا اینکه او هدف دینش را مبارزه با بت‌پرستی شناختگری می‌کرد، ولی تمام رسوم و آداب بت‌پرستی مشرکان عرب، مانند بوسیدن حجرالاسود را وارد مراسم حج کرد. او بازی با تیرهای گروندی را خرافات می‌دانست و آنها را ممنوع ساخت، ولی خرافاتی را که پدرانش به آنها ایمان داشتند، در آئین مسلمانی بازسازی نمود. برای مثال، او برخی نشانه‌ها را دلیل خوشبختی و یا بدبختی افراد مردم می‌دانست و بویژه باور داشت که این فروزه‌ها در نامهای افراد مردم وجود دارند و از روی نام افراد می‌توان سرنوشت آنها را پیش‌بینی کرد. محمد به‌اثر چشم بد بسیار معتقد بود و باور داشت که اثر چشم بد را می‌توان بوسیله طلسم دور کرد. همچنین، در سوره‌های نخستین قرآن، محمد به شدت سفارش می‌کند که باید به پدر و مادر احترام گذاشت، ولی هنگامی که جوانان عرب، برخلاف میل پدر و مادرانشان به‌او پیوستند، اعلام داشت که فرمانبرداری فرزندان از پدر و مادر غیر مسلمان، کاری ناشایسته بوده و از اینرو، جوانان از دعا کردن به پدر و مادر منع شدند. تشویق کردن ریختن خون خویشاوندان نیز که از اندرزهای محمد بوده، برای پیروانش اثر فاجعه‌باری داشته است. ترور و کشتار دشمنان محمد که شوربختانه در حدیث‌های اسلامی شرح داده شده، حتی در زمان کنونی بوسیله مدافعان خمینی جهت کشتن سلمان رشدی، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. به‌نوشته «مارگولیوت»: «تجربیات زندگی محمد و

خونریزی‌های مداوم او در مدینه، در پیروان او اثری شدید بخشیده و این عقیده را در مغز آنها جای داده که دروازه‌های بهشت با خونریزی گشوده می‌شود.^{۶۲۲} تردید نیست که اینهمه فرمائروایان اسلامی، خلیفه‌ها و وزرائی مانند حجاج بن یوسف و یا محمود غزنوی، اینهمه جنایات، کشتارها، غارت‌ها، چپاولها، ویرانی‌ها و نابودی‌هایی را که تشخیص اندازه و وسعت آنها کار آسانی نیست، بر پایه روشهای محمد انجام دادند. مسلم است، هنگامی که آیه ۱۹۱ سوره بقره و آیه ۶۱ سوره احزاب قرآن، دستور می‌دهند: «بکشید، افراد غیر مسلمان را هر کجا که یافتید بیرحمانه بکشید»، برای هر مسلمانی ریختن خون ممنوعش با الهام‌گیری از مفهوم این آیه‌ها، نه تنها کاری آسان و عادی، بلکه به شکل یک وظیفه دینی درمی‌آید. «مارگولیوت» نوشته است: «این حقیقت دردناک و اندوهبار برای همه روشن است که محمد دشمنان خود را به گونه دسته‌جمعی کشتار می‌کرده و خونریزی‌های بیشمار از فروزه‌های واقعی حکومت محمد، احکام قرآن و نهاد سراسر تاریخ اسلام بوده است.» آزاداندیشان غربی، مانند «برتراند راسل»، عیسی مسیح را کمتر از سقراط و یا بودا مورد تمجید قرار می‌دهند. یکی از دلائلی که سبب شده است، آنها عیسی مسیح را سرزنش کنند، آنست که به یک درخت انجیر نفرین کرد و در نتیجه آن درخت پژمرده و خشک شد. در حالیکه، مدافعان اسلام و مسلمانان کوشش می‌کنند، محمد را از آنها جنایت‌ها و کشتارهایی که مرتکب شد، تبرئه نمایند. بدون تردید، برای من امکان‌ناپذیر است که بتوانم، محمد را از نظر اخلاقی در ردیف سقراط، بودا، کنفوسیوس و یا حتی عیسی مسیح قرار دهم.

شاید، بدترین میراثی که محمد از خود بجای گذاشت، پافشاری او روی این موضوع بود که قرآن کلام خالص خدا و تغییرناپذیر و ابدی بوده و برای تمام افراد بشر و تمام زمان‌ها مقرر شده است. زیرا، با این ادعای پوچ، امکان هرگونه اندیشه آزاد و عقیده خردگرایانه‌ای را که تنها راه پویایی و پیشروی دنیای اسلام در سده بیست و یکم می‌توانست باشد، نابود کرد.

اسلام در غرب

تظاهرات، شورش‌ها و کتاب‌سوزانهایی که پس از موضوع سلمان رشدی بوسیله مسلمانان بنیادگرا، در اروپا انجام گرفت، چشمان اروپائیان را به این واقعیت باز نمود که بین آنها چندین میلیون نفر افرادی وجود دارند که نه تنها ارزشهای رژیم‌های آزاد را نادیده می‌گیرند، بلکه آشکارا با آنها مخالفت می‌ورزند. سخنگویان مسلمانان ساکن کشورهای فرانسه و بریتانیا پیوسته پافشاری می‌کردند که آن کشورها آزادی بیشتری برای اجرای آداب و رسوم آنها که برخی اوقات برخلاف قوانین و مقررات غیر مذهبی و آزاد آن کشورها می‌بود، برایشان قائل شوند، ولی از سال ۱۹۸۹، این کشورها روش متفاوتی در برابر درخواست‌های سخنگویان مسلمانان در پیش گرفته‌اند. مسلمانان پافشاری می‌کردند که یک شهروند انگلیسی باید کشته شود و جای نهایت شرم است که پلیس بریتانیا در دستگیری آنهایی که آشکارا مسلمانان را به کشتن سلمان رشدی برمی‌انگیختند، هیچ گامی برنداشت. در همان زمان در کشور فرانسه «میشل روکارد» Michel Rocar، نخست وزیر این کشور با قاطعیت کامل اظهار داشت، هر فردی که در کشور فرانسه درخواست کشتن سلمان رشدی را بکند، بی‌درنگ دستگیر خواهد شد. دکتر صدیقی از سازمان مسلمانان در لندن، به گروهی از مسلمانان که در یک گروه هم‌آبی همگانی جمع شده بودند، پافشاری کرد که اگر قوانین و مقررات بریتانیا بر خلاف شریعت اسلام